

## درس‌های انقلاب ۵۷ برای جنبش سوسیالیستی!

قیام انقلابی توده‌های مردم کارگر و رنج‌دیده در سال ۵۷ که منجر به سقوط شاه و رژیم پهلوی شد، یکی از مهم‌ترین تحولات قرن بیستم بود که چهره‌ی سیاسی ایران و کل خاورمیانه را نیز متحول ساخت. با اینکه فرجام این انقلاب به منزل‌گاه واقعی خود، به آزادی و رهایی نرسید و آمل و آرزوهای قیام‌کنندگان سرانجام به تاریکستانی دهشتناک بدل شد، اما این رخداد مهم یک ضرورت تاریخی بود که به‌سان گدازه‌های آتشفشان از ژرفای جامعه برخاسته بود. خروشیدگان در کف خیابان برای رهایی از استبداد داخلی و سلطه‌گری امپریالیسم و برای نان و آزادی دست به قیام زدند. اگر جریانات سلطنت‌طلب و ارتجاعی همواره درصددند این انقلاب را تخطئه کنند و در تلاش‌اند توده‌های مردم کارگر و ستم‌دیده‌ی ایران را به خاطر سرنگون‌ساختن رژیم سلطنتی و جنایتکار پهلوی سرزنش کنند؛ اگر حتی سرنوشت این انقلاب سرانجام با شکست و مصادره‌ی آن توسط جمهوری اسلامی و قدرت‌های غربی مواجه شد و جامعه‌ی ایران به زندانی بزرگ برای آزادی‌خواهان و انقلابیون بدل شد، هیچ‌کدام حقانیت و ضرورت سیاسی و اجتماعی این قیام انقلابی را نمی‌تواند خدشه‌دار کند و از اهمیت تاریخی آن بکاهد. آنچه پراهمیت است درسهایی است که کارگران و محرومان جامعه، به‌ویژه کل جنبش چپ و کمونیستی لازم است از این رخداد تاریخی بیاموزند.

این خیزش انقلابی نتیجه‌ی مستقیم یک انفجار اجتماعی و یک تحول انقلابی برای تغییر بود، اما آماده و سازمان‌یافته نبود. خاستگاه اصلی و مطالبات عمومی این طغیان اجتماعی، ماهیتاً ضدسرمایه‌داری بود، اما توده‌های قیام‌کننده و جریانات چپ چشم‌انداز سیاسی و اقتصادی روشنی برای جایگزین کردن نظام سرمایه‌داری و استبدادی پهلوی نداشتند. د رواقع از زهدان چنین شرایطی حکومتی زاده شد و نیروهایی بر مسند قدرت سیاسی تکیه زدند که مهر اوضاع و احوال آن شرایط تاریخی



## خاستگاه طبقاتی و سیاسی انشعاب در

## حزب کمونیست ایران و کومه‌له

## اهداف پس پرده جدال بر سر اوکراین!



## جایگاه طبقاتی آموزگاران و فرهنگیان

## تشکل توده‌ای و سازماندهی اجتماعی

## افزایش دستمزدها

## در گرو به میدان آمدن نیروی طبقاتی کارگران



## گرامی باد روز کومه‌له!

از اسلام‌گرایان، بدیل آینده‌ی ایران را بر سرنوشت انقلاب ایران تحمیل کنند. در قدم اول، خمینی را از عراق به پاریس منتقل کردند و شبکه‌ای عظیم از رسانه‌های پرمخاطب را در اختیارش قرار دادند تا آن را به‌عنوان تنها بدیل بر سرنوشت انقلاب ایران جا بزنند.

از این‌رو آینده‌ی هر تغییر و تحول کلان در ایران، همواره با خطر مداخله‌ی قدرت‌های امپریالیستی به نفع جریانات بورژوایی و ارتجاعی به‌شکل بالقوه روبرو است. بی‌دلیل نیست که کل نیروهای اپوزسیون راست و بورژوایی - چه سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه، چه لیبرال و شونیست‌های عظمت‌طلب و چه احزاب و جریانات ناسیونالیستی و مذهبی - هم‌چنان استراتژی خود را با اتکا به تغییر از بالا، رژیم‌چنج و مداخله‌های قدرت‌های امپریالیستی طراحی کرده‌اند. بی‌دلیل نیست که جریانات سلطنت‌طلب و واپسگرا با ارجاع به حاکمیت جنایتکار جمهوری اسلامی، بی‌وقفه توده‌های کارگر و زحمتکش را از انقلاب و تغییر از پایین می‌ترسانند، زیرا می‌دانند در نتیجه‌ی انقلاب و تغییر رادیکال در جامعه، کل مناسبات سرمایه‌داری درهم پیچیده می‌شود و دست جریانات بورژوایی از قدرت سیاسی کوتاه می‌شود.

بنابراین، در شرایطی که غلبان‌های اجتماعی در گستره‌ی جامعه‌ی ایران در جریان است و جامعه را به‌سوی یک تحول انقلابی سوق داده است، ضرورت تاریخی و مبارزاتی ایجاب می‌کند که باید خودمان را برای این تغییر انقلابی آماده سازیم. اگر قرار باشد خطر مصادره و شکست انقلاب آینده‌ی ایران را برطرف سازیم، یکی از پیش‌شرط‌های آن سازماندهی و تشکیل‌یابی جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو و رادیکال اجتماعی است. اگر بنا باشد انقلاب آینده‌ی ایران هم‌چون ویرانه‌ای بر سر کارگران و فرودستان و کل نیروهای انقلابی و سوسیالیستی فرو نریزد، لازمه‌اش نیرومند ساختن صف طبقاتی و اجتماعی در مقیاس سراسری است؛ لازمه‌اش ترسیم چشم‌انداز روشن و آلترناتیو سوسیالیستی برای دگرگونی انقلابی و برقراری جامعه‌ای آزاد و سوسیالیستی است؛ لازمه‌اش تقویت و گسترش قطب چپ و سوسیالیستی در وسیع‌ترین معنای آن، که هم کل نیروها و سازمان‌های انقلابی و کمونیستی متشکل را در کنار هم قرار دهد و هم جنبش‌های طبقاتی و رادیکال اجتماعی و نیز فعالین چپ و رادیکال منفرد را نیز به هم پیوند دهد.



هم‌چون کمیته‌ها و شوراهای کارگری نتوانستند بر روند سیاسی گذار به حکومت جدید تأثیر بایسته‌ای به نفع خود بر جای بگذارند.

بر متن چنین اوضاعی، نیروهای اسلام سیاسی به رهبری خمینی این فرصت را غنیمت شمردند و با توسل به حمایت‌های تعیین‌کننده‌ی قدرت‌های غربی و درپیش‌گرفتن سیاست پوپولیستی برای کانالیزه‌کردن طغیان اجتماعی، قدرت سیاسی را تسخیر کردند و نظام جمهوری اسلامی را بر جامعه‌ی ایران تحمیل کردند. نباید فراموش کرد که سرنوشتی که این انقلاب تجربه کرد به‌تنهایی برآیند ضعف و کم‌بودهای جنبش کارگری، توازن‌قوای نیروهای درگیر در این تحول اجتماعی و نیز فقدان هژمونی و چشم‌انداز روشن از سوی نیروهای انقلابی و پیشرو جامعه نبود. در حقیقت این جوش و خروش انقلابی و سرنوشت دردناک آن در جزیره‌های متروکه و ایزوله‌شده از تأثیرات تحولات منطقه‌ای و کشاکش‌های قدرت‌های جهانی بر متن وقایع و تبعات «جنگ سرد» و مداخله‌ی ژئوپلیتیکی و امپریالیستی قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری غرب حادث نشد. واقعیت این است که دخالت قدرت‌های امپریالیستی در سرنوشت این قیام انقلابی و تصرف قدرت سیاسی از سوی اسلام‌گرایان شیعه نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای داشت. اگر انقلاب نتیجه‌ی ناگزیر تضادها و دگرگونی‌های درونی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این جامعه بود، هم‌زاد این تحولات مداخله‌ی قدرت‌های سرمایه‌داری کفه‌ی ترازو را به نفع نیروهای اسلام سیاسی سنگین‌تر کرد و آن‌ها را تا تسخیر نهایی قدرت سیاسی همراهی و پشتیبانی کرد. قدرت‌های اصلی امپریالیستی در کنفرانس «گودالوپ» به این اجماع رسیدند که با دفاع همه‌جانبه



سیاسی را بر تارک خود حمل کرد.

فرآیند «مدرنیزاسیون» و دولت‌ملت‌سازی رژیم پهلوی، رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری و دگرگونی‌های پدیدآمده در اعماق جامعه، دم به دم بر تناقضات و ستیزهای اجتماعی و طبقاتی در ژرفای جامعه می‌افزود و رفته‌رفته غلبان‌های عظیمی در درون جامعه در حال تکوین بودند؛

جوش و خروشی که زمینه‌های عینی اعتراضات اجتماعی را به‌همراه آورد. بر بستر چنین اوضاعی، انقلاب به امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری تبدیل شد؛ انقلابی که هم ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را از بنیان تغییر دهد و هم این‌که راه را برای پیشرفت نیروهای مولده و تحولات عظیم‌تری آزاد سازد. در عین حال، جامعه‌ی ایران در همه‌ی سطوح تشنه‌ی آزادی و رهایی از یوغ استبداد شاه و سلطه‌ی امپریالیسم غرب بود. در نتیجه، اعتصابات کارگری و گستره‌ی امواج انقلاب در پهنای جامعه‌ی ایران چنان وسیع و پُرخروش بود که رژیم شاه قادر به مهار و سرکوب آن نبود. سرانجام این تحولات به سقوط نظام پادشاهی پهلوی در بهمن ۵۷ انجامید. این همان لحظه‌ی پرشکوه، تاریخی و به‌یادماندنی این انقلاب بود که در حافظه‌ی تاریخی انقلابیون حک شده است. آری، کارگران و مردمان جان‌به‌لب رسیده‌ی ایران نشان دادند که انقلاب در دستان آن‌ها نهفته است.

اگر به اعتراضات و اعتصابات کارگری و اجتماعی در اثنای این انقلاب بنگریم، روند تحولات بیانگر این واقعیت‌اند که موجی از اعتصابات گسترده‌ی کارگران در مراکز اصلی صنعتی مابین مهر ماه تا بهمن‌ماه ۵۷ نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط رژیم پهلوی بازی کرد. مشخصاً پیوستن کارگران شرکت نفت به روند انقلاب، با اعتصاب‌هایشان ضربه‌ی مهلک و تعیین‌کننده‌ای به پیکره‌ی رژیم پهلوی زدند. همچنین نیروهای چپ و انقلابی جزو بازیگران اصلی این قیام انقلابی بودند. اگرچه گرایش چپ و سوسیالیستی از نیروی اجتماعی نیرومندی برخوردار بودند، اگرچه اعتصابات کارگری سرانجام کمر رژیم پهلوی را شکست و انقلاب را به امری قطعی و گریزناپذیر تبدیل کرد، اما کارگران و دیگر نیروهای انقلابی، چه در سطح سازماندهی اجتماعی و چه از لحاظ رهبری سیاسی، نتوانستند در این دوره‌ی انقلابی به یک نیروی مسلط و هژمون بدل شوند. با توجه به ضعف‌هایی که جنبش کارگری در این فرآیند از آن رنج می‌برد، سازمان‌های کارگری



# خاستگاه طبقاتی و سیاسی انشعاب در حزب کمونیست ایران و کومه‌له

## مقدمه

۱۳۶۰، جمهوری اسلامی تمامی سازوبرگ نظامی و ابزارهای سیاسی و ایدئولوژیکی اش را در خدمت استقرار و تثبیت حاکمیت خود به کار گرفت، اما پس از پایان جنگ ایران و عراق (۱۳۶۷-۱۳۵۹)، بحران‌های عمیق و گسترده‌ی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دست به دست هم دادند و نظام جمهوری اسلامی را ناگزیر به سوی تحولات و دگرگونی‌های ژرفی سوق دادند. رژیم حاکم سیاست‌های راهبردی و برنامه‌های خود را به سوی اجرای سیاست‌های نئولیبرالی معطوف ساخت؛ یعنی با استفاده‌ی نظام‌مند از سازوبرگ قدرت دولتی و از بالا، پروژه‌ی بازساختار بندی و بازساماندهی نهادهای بازار و تمهیدات شرایط فرآیند انباشت را تدارک دید. به عبارتی «قواعد بازی» نسبتاً تازه‌تری را میان شالوده‌های اقتصادی و روساخت اجتماعی و سیاسی، و میان طبقات و گروه‌های اجتماعی تعیین و وضع کرد.

به بیانی روشن‌تر، سازوکارهای اجرایی سرمایه‌داری نئولیبرالی در ایران سیما و قواره‌ی متمایز و منحصر به فردی به این سنخ از نئولیبرالیسم می‌بخشد و ساختار کلان اقتصادی و ساخت طبقاتی را نیز دست‌خوش دگرگونی قرار می‌دهد. از سویی، رویه‌ی عمومی و مرکزی پروژه و سیاست‌های اقتصادی بر مدار تمرکز دولت و نهادهای تابعه‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی بر اقتصاد می‌چرخد و در نتیجه، در جوار دولت، بنیادهای فرادولتی زیرمجموعه‌ی بیت رهبری و نهادهای امنیتی و نظامی هم‌چون سپاه پاسداران بازیگران اصلی در سپهر اقتصادی بوده‌اند و منابع اصلی مالی و تولیدی را در کنترل دارند. اقتصاد ایران در یک دهه‌ی نخست پس از «انقلاب» ۵۷ تولید خرده‌کالایی بود و خرده‌بورژوازی و اقشار میانی جامعه نقش برجسته‌ای در فعالیت‌های اقتصادی داشتند. ناگفته نماند که پایگاه اصلی جمهوری اسلامی در فرآیند این انقلاب، بازاری‌ها و روحانیون بودند که از لحاظ اجتماعی جزو خرده‌بورژوازی سنتی و از لحاظ سیاسی هسته‌ی اصلی

و اجتماعی دیدگاه و جهت‌گیری‌های گرایش راست درون حزب، ریشه در منافع طبقاتی، ایدئولوژی و آمال و آرزوهای اجتماعی خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط دارد که در میان این حزب نیز سخن‌گویانی می‌یابد و در عمل مبارزاتی و جهت‌گیری‌های سیاسی نیز این‌چنین بیان سیاسی پیدا می‌کند. دوم، آن‌گاه که این خاستگاه‌ها بیان سیاسی پیدا می‌کنند در شکل گرایش‌ات راست‌روانه، بر بستر اوضاع و احوال متحول کنونی عرض‌اندام می‌کند و می‌کوشد در فرآیند صف‌بندی‌های سیاسی چپ و راست، به سوی قطب راست جامعه متمایل شود و در کشاکش‌های سیاسی وزنه را به سمت جبهه‌ی راست جامعه سنگین کند. بنابراین، در این نوشتار می‌کوشیم گام به گام به شرح و تفصیل مبسوط‌تر این دو مؤلفه بپردازیم.

## خاستگاه طبقاتی

بگذارید از خلال پرداختن به تحولات عمیق‌تر اجتماعی، زمینه‌های ظهور گرایش راست را دست‌نشان سازیم. آنچه در سپهر سیاسی به وقوع می‌پیوندد برآیند دگرپسویی و تحولات اقتصادی و اجتماعی در ژرفای جامعه و در ساختار طبقاتی جامعه است. تحولات کلانی که بر بستر آن جمهوری اسلامی، در هیأت جریان اسلامی سیاسی در ایران را در سال ۵۷ بر مسند قدرت سیاسی نشانند زمینه‌های دگرگونی‌های عمیق و پرتحول دیگری را در دامن خود پدید آورد. در دهه‌ی نخست پس از قدرت‌گیری رژیم اسلامی ایران، توسعه و مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی اقتصادی و اجتماعی تداوم و گسترش یافت و برخی نموده‌های پیشاسرمایه‌داری که در سطح روساخت اجتماعی و سیاسی جامعه هنوز به حیات خود ادامه می‌دادند جای خود را به مناسبات کار و سرمایه دادند و به تدریج شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه‌ی هم‌پسته‌اش در گستره‌ی جامعه‌ی ایران تثبیت یافت. اگرچه در دهه‌ی

ساخت ریشه‌ها و مؤلفه‌های دخیل در رخدادهای سیاسی، پیش‌زمینه و آغازگاه به‌مصاف رفتن واقعیات اجتماعی و تغییر آن است. پس از سال‌ها جدال و کش‌مکش درون حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن (کومه‌له) بر سر مسائل سیاسی و تشکیلاتی، سرانجام جناح راست با برگزاری کنگره‌ی جناحی‌اش نقطه‌ی پایان بر این کشاکش‌ها گذاشت و به انشعاب خود رسمیت بخشید. اگرچه قبلاً سیمای سیاسی این اختلافات را در مقالات و بیانیه‌های حزبی تشریح کرده‌ایم، اکنون ضرورت دارد تحلیلی جامع و ژرف‌نگران‌تری از این واقعه‌ی سیاسی مهم ارایه دهیم. اینک که تب‌وتاب این انشعاب کم‌کم در حال فروکش کردن است، ضرورت‌های سیاسی و مبارزاتی اقتضا می‌کند به ژرفای مسائل رخنه کنیم و با بازبینی ژرف‌کاوانه‌ای از این فرآیند، بر روی ریشه‌ها و فاکتورهای طبقاتی، سیاسی و اجتماعی دخیل در این اختلافات و انشعاب تأویل و تأمل کنیم. تردیدی نیست که مسائل تشکیلاتی و برخوردی ناسالم و غیرکمونیستی آستانه‌ی بحران درون این تشکیلات را تعمیق بخشید و آن را از بسیاری لحاظ به بن‌بست رساند. منتها آنچه رخ داد نمی‌توانست در «خلاء» رخ دهد و نمی‌تواند بی‌ربط به تحولاتی باشد که در چند دهه‌ی اخیر در اعماق و گستره‌ی جامعه‌ی ایران و در اکنون ساحت سیاسی ایران و کردستان حادث شده‌اند و هم‌چنان استمرار دارند.

در این نوشتار بنا داریم خاستگاه‌های طبقاتی و اجتماعی و پویای سیاسی نهفته در پس پشت این انشعاب، به‌عنوان تحولی سیاسی در صفوف جنبش چپ و کمونیستی ایران را از لحاظ نظری تئوریزه و فرموله کنیم و به تبیین و تحلیل طبقاتی و سیاسی این روند بپردازیم. پایه‌ای‌ترین استدلال برای توضیح این واقعه امری دوگانه است: یکم، خاستگاه‌های طبقاتی

پیکره‌ی نیروهای اسلام سیاسی را تشکیل می‌دادند. پس از تصرف قدرت سیاسی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی نیز این نیروهای اجتماعی از مزایا و رانت‌های حکومتی برخوردار بودند (کاماییکه بخش عمده‌شان هنوز هم از آن برخوردارند). اما پس از اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و نئولیبرالی، این روند جای خود را به تمرکز و انحصار اقتصاد در دست سرمایه‌داران و گروه‌های ذی‌نفوذ در حاکمیت داد. تشدید تصاعدی تراکم و تمرکز سرمایه و فعالیت‌های اقتصادی پیوسته موقعیت طبقاتی و هستی اجتماعی خرده‌بورژوازی را با تهدید مواجه ساخته است (۱).

این روند همراه بود با بازآرایی فزاینده‌تر ساخت طبقاتی در ایران: از سویی فرآیند پرولتریاسیون (رشد کمی و کیفی طبقه‌ی کارگر) و شکاف طبقاتی میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار تشدید شد. تحدید و تعمیق این شکاف طبقاتی خود را در شکل اعتصابات و اعتراضات گسترده و پیوسته‌ی کارگران و زحمتکشان بروز می‌دهد، طوری که این روند را آشکارا در طول چند دهه‌ی اخیر شاهد بوده‌ایم که هم‌اکنون نیز جریان دارد. از سوی دیگر، مناسبات طبقاتی و سرمایه‌دارانه و نیز پیاده‌سازی سیاست‌های نئولیبرالی، هم‌زمان موقعیت اجتماعی و معیشت لایه‌هایی از خرده‌بورژوازی را متلاطم می‌سازد. برای نمونه ظهور فروشگاه‌های زنجیره‌ای و گسترش شبکه‌ی مافیایی سپاه پاسداران در بازار سپاه، موقعیت اجتماعی و منبع درآمد بخش‌هایی از کسبه‌های خرده‌پا و کوچک را با ورشکستگی مواجه ساخته است. همچنین در این بازه‌ی زمانی دامنه‌ی اقشار میانی جامعه (که عمدتاً به «طبقه‌ی متوسط جدید» شناخته می‌شود) را کم‌وبیش گسترش داد تا در پاسخ به نیازهای سرمایه و تولید انبوه، مصرف‌گرایی را نیز رواج دهد. اما هم‌زمان، موقعیت این طبقه (که عمیقاً ناهمگون و چندلایه است) را دستخوش تغییر قرار داد و موقعیت اجتماعی‌شان را متلاطم ساخت. این روند ناشی از تمرکز و انحصار هرچه بیشتر منابع اقتصادی، تولیدی، مالی و تجاری در دست اقلیت کوچکتری از سرمایه‌دارها، شرکت‌های بزرگ‌تر و نهادها و بنیادهای نزدیک به حاکمیت بود که در نتیجه‌ی آن تنش‌ها و تضادهای اجتماعی و طبقاتی را نیز عمیقاً شدت بخشید. پیامدهای بلاواسطه‌ی آن عبارتند از:

یکم، موقعیت اجتماعی و اقتصادی بخشی از کاسب‌کاران کوچک و خرده‌پا در طول سه دهه‌ی

اخیر رو به زوال و یا با ورشکستگی مواجه بوده است. از باب نمونه سهم خرده‌بورژوازی (سنتی و جدید) از کل ترکیب طبقاتی در ایران از ۳۱٫۹ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۳۹٫۹ درصد در سال ۱۳۶۵ افزایش یافته و سپس به ۳۵٫۷ درصد در سال ۱۳۷۵ کاهش یافته است (۲). تمرکز و انحصار بیشتر در سپهر اقتصادی، این روند روبه‌کاهش را در سال‌های بعدی نیز استمرار بخشیده است. این هم‌قاعدتاً این بخش از جامعه را به واکنش و حرکت واداشته و در مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ساحت سیاسی ایران متجلی می‌سازد، که در ایدئولوژی، سیاست، استراتژی و برنامه‌های مشخص احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی بازتاب پیدا می‌کند.

دوم، بدون اینکه اینجا وارد مناقشه‌های نظری پیرامون مفهوم «طبقه‌ی متوسط» شویم، فرایند مدرنیزاسیون و توسعه‌ی نظام بوروکراتیک سرمایه‌داری در ایران لایه‌های متنوعی از اقشار و لایه‌های میانی را پدید آورد که عموماً به‌عنوان طبقه‌ی متوسط شناخته می‌شوند. این طبقه‌ی اجتماعی، بر متن رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری در همه‌ی حوزه‌ها و شکل‌گیری نظام بوروکراتیک دولتی و دم‌ودستگاه عریض و طویل همراه با آن، شکل گرفت و در قشر بندی‌های اجتماعی جای گرفتند. پس از تعدیلات ساختاری از اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ به این سو، برآیند رشد اقتصادی، دامنه‌ی این طبقه‌ی اجتماعی از لحاظ کمی نسبتاً بزرگتر شد (اما اکثریت جامعه را تشکیل نمی‌دهد) و هم‌هنگام گشایشی نسبتاً بهتری در زندگی لایه‌های میانی و فوقانی طبقه‌ی متوسط ایجاد شد. گذشته از این، اجرای سیاست‌های نئولیبرالی از مجرای موقتی‌سازی قراردادهای، عدم امنیت شغلی، به محاق رفتن گسترده‌ی تأمین خدمات اجتماعی که طبقه‌ی متوسط را نیز دربر می‌گرفت، و رهاکردن بخش اعظم این طبقه‌ی اجتماعی در هیأت «فرد»‌های تنها میان چرخ‌دنده‌های خردکننده‌ی نهادها و سازوکارهای بازار آزاد، همه‌وهمه موقعیت اقتصادی و امنیت اجتماعی طبقه‌ی متوسط (به‌ویژه لایه‌های پایینی و ضعیف که عمدتاً «طبقه‌ی متوسط فقیر» نامیده می‌شود) را متزلزل ساخته است. به‌طور مشخص‌تر، از همان اوایل دهه‌ی ۱۳۹۰ به این سو این طبقه‌ی اجتماعی با چالش‌ها و ریزش‌های جدی و ساختارمندی مواجه بوده است. مشخصاً بیکاری فزاینده، تورم افسارگسیخته، بحران‌ها و انسدادهای اجتماعی و اقتصادی روی هم‌رفته لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط را دسته‌دسته به‌سوی فقر و فلاکت کشاند و آنان را به درون

طبقه‌ی کارگر و تهیدستان شهری پرتاب کرد. اگر به خیزش‌های سراسری دهه‌ی ۹۰ شمسی بنگریم، واکنش به این وضعیت را در اعتراض، کنشگری و مشارکت مستقیم این لایه‌ها و اقشار اجتماعی را در شورش و خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و دیگر اعتراضات اجتماعی مشاهده می‌کنیم.

واکنش لایه‌های میانی و فوقانی طبقه‌ی متوسط به شکل دیگری نمود پیدا کرد. نمونه‌ی بارز آن را نیز می‌توانیم در اعتراضات پر شمار «مال باختگان» مشاهده کنیم. اقشاری که تمام و یا بخشی از سرمایه‌هایشان در بانک‌ها و بنگاه‌های مالی عمدتاً خصوصی، چپاول شده و در یک چشم‌بهم‌زدن بر باد رفتند. یا بخش‌هایی از سرمایه‌گذاران کوچک و متوسط، با سرمایه‌گذاری در بازار بورس، به دلیل نوسانات شدید قیمت سهام، همه‌ی سرمایه و دارایی‌های‌شان یکجا «دود شد و به هوا رفت». با وجود این، بخش عمده‌ی لایه‌های میانی و بالایی طبقه‌ی متوسط که هنوز از برخی مواهب و رانت‌های حکومتی برخوردارند و هنوز موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را کم‌وبیش حفظ کرده‌اند، اما در بلندمدت چشم‌انداز روشن و امیدبخشی برای آینده‌ی خود مجسم نمی‌کنند. بازتاب این وضعیت عینی در کنش‌گری‌های اجتماعی و در عرصه‌ی جدال میان بدیل‌های سیاسی نیز بروز می‌یابد.

بنابراین بر بستر چنین اوضاعی، لایه‌های مختلف خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط به تکاپو می‌افتند تا از درون شرایط نوین، نقش تحول‌خواه در شکل رفرم و تغییر در چارچوب نظام سرمایه‌داری کنونی پیدا می‌کنند و گاه به یک جنبش سیاسی بدل می‌شوند. و یا نقشی بازدارنده و واپس‌گرایی در تقابل با روند تحولات بازی کنند، بلکه جایگاه آبرومندانه‌تری از حیث طبقاتی و اجتماعی برای خود دست‌وپا کنند و یا دست‌کم مقام و منزلت و درآمد کنونی‌شان را حفظ کنند. به بیان مارکس، «طبقات متوسط، صاحب صنعت کوچک، کاسب، پیشه‌ور، دهقان، همه اینها با بورژوازی مبارزه می‌کنند تا موجودیت‌شان را به‌عنوان طبقات متوسط از نابودی نجات دهند، پس انقلابی نیستند بلکه محافظه‌کارند.»

دقیقاً در چنین بستر تاریخی است که لایه‌هایی از نیروهای اجتماعی (آن‌هایی که متحمل چنین خُسران‌هایی شده‌اند) در واکنش به وضعیت پدیدآمده که هستی اجتماعی‌شان را مستقیم تهدید می‌کند - خواه با ورشکستگی اقتصادی و سقوط‌شان به موقعیت اجتماعی و اقتصادی پایین‌تر و نزدیک‌تر به طبقه‌ی کارگر و تهیدستان شهری باشد، خواه این‌که

آن‌ها را مدام در معرض از کفر رفتن درآمد و موقعیت‌شان قرار داده باشد - در عرصه‌ی سیاسی ظاهر می‌شوند. بر متن این تحولات و تلاطمات، واکنش‌های متعددی از سوی این نیروها نسبت به وضع موجود و چشم‌اندازهای سیاسی پیش‌رو بروز و ظهور پیدا می‌کنند. این‌ها جملگی خود را در هیأت خواست و مطالبات اقتصادی و اجتماعی و نیز در ایدئولوژی، سیاست، استراتژی و برنامه، هم در میان جنبش‌های اجتماعی و هم در میان احزاب و جریانات سیاسی راست و چپ بازتاب می‌دهد.

ویژگی برجسته‌ی این اقشار و طبقاتی میانی این است که مؤلفه‌هایی که نام بردیم، در میدان وسیع‌تری از جدال میان کارگر و زحمتکش از یک‌سو، و سرمایه‌داران و گروه‌های ذی‌نفع در حاکمیت از سوی دیگر، به سیاست‌ورزی می‌پردازند. مطالبات اقتصادی و اجتماعی و افق‌های سیاسی آن به شدت دامن‌گستر است و وسیعاً به فراسوی احزاب و گروه‌های اصلاح‌طلب و میانه‌رو گسترش می‌یابد و در سطح مشخصی، حتی در صفوف و درون جنبش چپ و سوسیالیستی به‌ویژه در میان برخی احزاب و جریان‌های چپ نیز انعکاس می‌یابد و آن را عمیقاً دست‌خوش تغییر قرار می‌دهد. برجسته‌ترین نمونه‌ی تاریخی برای اثبات این مسئله، انشعاب «سازمان زحمتکشکان» به رهبری عبدالله مهتدی در سال ۱۳۷۹ از کومه‌له و حزب کمونیست ایران بود. این رخداد سیاسی همزمان بود با برآمد جنبش اصلاحات تحت رهبری محمد خاتمی؛ جنبشی که پایگاه اجتماعی آن عمدتاً طبقه‌ی متوسط جدید بود که در گستره‌ی جامعه‌ی ایران در هیأت یک جنبش سیاسی به صحنه‌ی سیاسی ایران پا گذاشته بود. وقتی منافع و مطالبات اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژی این نیروی اجتماعی بیان سیاسی پیدا کرد، در قامت خاتمی و به میانجی «گفتگوی تمدن‌ها» و «مدرنیسم سیاسی» عرض‌اندام کرد و این بخش از جامعه را پشت سر خود بسیج کرد و به یک «جنبش سیاسی» بدل شد. دقیقاً در این بستر تاریخی بود که بخشی از نیروهای چپ و کمونیست را و سوسه‌ی همسویی با این تحول سیاسی کرد و طنین آن در هیأت «پروژه‌ی بازسازی کومه‌له» تجلی یافت و به تغییر ریل سیاسی بخشی از رهبری و بدنه‌ی تشکیلات کومه‌له و حزب کمونیست ایران انجامید که از زهدان آن جریان سازمان زحمتکشکان متولد شد.

در یک بستر تاریخی نسبتاً متفاوت‌تری، تحركات جنبش طبقه‌ی متوسط سرخورده و ناراضی از نظام جمهوری اسلامی و سیاست‌های

آن اکنون منافع اقتصادی و افق سیاسی خود را به استراتژی و سیاست‌های اپوزسیون بورژوازی گره زده است. این روند با وقوع خیزش‌های توده‌ای دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ با شدت بیشتری قطبی شد. زمانی که گفتمان اصلاح‌طلبی عمیقاً رنگ باخت و بی‌اعتبار شد، لایه‌های میانی و فوقانی اقشار و طبقات متوسط جامعه که پایگاه اصلی اصلاح‌طلبان حکومتی بودند به شدت تجزیه شدند و بخش چشم‌گیری از آن، چشم‌اندازی روشن را در آینده‌ی جمهوری اسلامی و نقش‌آفرینی اصلاح‌طلبان نمی‌دیدند. همسویی با جریانات راست و بورژوازی که مبتنی بر استمرار مناسبات سرمایه‌داری تحت هدایت جریانات بورژوازی است، به‌نوعی دورنمای بهتری برای این نیروهای اجتماعی میانه‌گشوده است. در این بستر تاریخی است که جریان راست منشعب از حکا و کومه‌له نیز امیدشان را اساساً به آلترناتیوسازی سوسیالیستی و در همکاری با نیروهای چپ و کمونیستی از دست داده‌اند و خود را همسو با آلترناتیو نیروهای بورژوا - ناسیونالیست می‌بینند که در هیأت «حاکمیت احزاب در دوره‌ی گذار» تبلور یافته است (در بخش خاستگاه سیاسی به این موضوع برمی‌گردیم). خُب، نخست بگذارید ویژگی‌های برجسته‌ی طبقه‌ی متوسط و خرده‌بورژوازی را برشماریم.

## خصلت‌ویژه‌ها

مهمترین خصلت‌ویژه‌های ایدئولوژیک و سیاسی خرده‌بورژوازی و لایه‌های میانی و بالایی طبقه‌ی متوسط این است که با «وضع موجود» کنار نمی‌آیند و در عین حال از انقلاب و تغییر رادیکال و بنیادین در مناسبات سرمایه‌داری روی‌گردان و گریزان‌اند؛ یعنی موضع و کنش محافظه‌کارانه‌ی خود را در قالب «ناراضی» از وضع موجود و «ترسان» از انقلاب به نمایش می‌گذارد. به عبارتی روشن‌تر، آنان مدام متزلزل و بینابینی‌اند؛ این واکنش و مواضع بیش و پیش از هر چیز بیانگر استیصال این اقشار و طبقات میانی در روبروشدن با شرایطی است که بقا و موقعیت اجتماعی آن را با خطر مواجه ساخته بود. این رویکرد و پاسخ‌گرایانه در عین حال بیانگر اعتراض علیه نامالایمات و دشواری‌های بی‌حد و حصری است که از سوی تحولات ژرف در نظام سرمایه‌داری، زندگی آنان را متلاطم ساخته بود. در انطباق با ناهمگونی و چندلایه‌گی از حیث موقعیت اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی، هرگاه وجوه سیاسی و ایدئولوژیک آن پدیدار می‌شود همواره در ریخت و فرم‌ها پارادوکسیکال و بینابینی ظاهر

می‌شود. در پراتیک و میدان عمل مبارزاتی به صورت «سیاست میانه» بیان پیدا می‌کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های این اقشار و گروه‌های اجتماعی، نوعی ایدئولوژی است که خود را در قالب «ایدئولوژی‌زدایی از سیاست» مطرح می‌کند. به عبارتی، ایدئولوژی طبقات و اقشار متوسط به‌صورت «بهشتی پنهان و آباد، جهانی ایدئال و واقع‌گرایانه و میدانی گسترده و بدون مرز و محدودیت» به تصویر کشیده می‌شود که «همه»ی آحاد جامعه را در خود جایی می‌دهد، تنها کافی است به شکل «میانه» دربیایند. سخنگویان آن، «همه» را به صفوف خود دعوت می‌کند، چراکه قرار نیست جهان‌بینی، ارزش‌ها، منافع طبقاتی و سیاسی، استراتژی و سیاست و برنامه، به‌عنوان معیارهایی برای پیوستن به این صف لحاظ شود. این ایدئولوژی چنان ایدئال و خیال‌پردازانه ترسیم می‌شود که هم آحاد طبقه‌ی کارگر و هم طبقه‌ی سرمایه‌دار را به بهشتی سرشار از علم و واقع‌بینی و نیز عاری از ایدئولوژی و تعصب فرا می‌خواند. در حوزه‌ی سیاست‌ورزی و مبارزه نیز، این رویکرد در هیأت حزبی برای «همه» و جنبشی «همه با هم» ظاهر می‌شود.

از این‌رو، هرگاه این ایدئولوژی و سیاست‌ها به درون جنبش چپ و سوسیالیستی رخنه و سخن‌گویی در این جنبش پیدا می‌کند، خود را به این شکل نمایان می‌سازد: آنها (برای مقطعی و تا زمانی که با هر تعبیری خود را کم‌وبیش با جنبش چپ و سوسیالیستی تداعی می‌کنند) آشکارا به جنگ سوسیالیسم نمی‌روند؛ قاطعانه و صریح به مخالفت با انقلاب کارگری و تغییر ریشه‌ای در نظام سرمایه‌داری نمی‌پردازند؛ صریحاً علیه حاکمیت شورایی و مردمی موضع نمی‌گیرند و به مخالفت نمی‌پردازند؛ ظاهراً در تقابل با بلوک‌بندی و هم‌گرایی نیروهای چپ و سوسیالیستی نیز قرار نمی‌گیرند. در عوض، در بازه‌ی میدان مانور میان جبهه‌ی چپ و راست مدام در نوسان‌اند و همواره از این سمت به آن سمت و برعکس، شناورند. اما در جهت‌گیری و پراتیک‌شان وزنه را پیوسته به سوی جبهه‌ی راست جامعه سنگین می‌کنند.

این بینش و رویکرد در تزلزل و نوسان سیاسی دائمی به‌سر می‌برد؛ سخن‌گویان این دیدگاه تلاش می‌کنند (تا جایی که برایشان مقدور باشد) عملاً و در پراتیک روزمره زیر پای مبارزه برای انقلاب کارگری و امکان برقراری سوسیالیسم را خالی کنند و آن را در هاله‌ای از ابهام به تصویر بکشند. در عین اینکه به‌طور خستگی‌ناپذیر و در سطح ادعا و گفتار وفاداری‌شان به سوسیالیسم را (البته

برای مقطع مشخصی) بازگو می‌کنند،

در حوزه‌ی پراتیک و اتخاذ استراتژی و سیاست‌های مبارزاتی، راه خود را در عمل از مسیر مبارزه برای تحقق سوسیالیسم کج می‌کنند. به بیانی روشن‌تر، با اینکه چراغ سمت «چپ» را روشن کرده‌اند، اما در عمل به سمت «راست» حرکت می‌کنند. با این‌که گاه‌وبی‌گاه در ثنای حاکمیت شورایی و مردمی گفتارها و نوشتارهای بی‌مقداری می‌سرایند و می‌نویسند، اما امکان تحقق آن را در لوای «واقع‌گرایی» زیر سؤال می‌برند. در عوض، مدام پای احزاب راست و بورژوازی را وسط می‌کشند، به کاشتن بذر تردید و توهم به نسبت امکان پیاده‌سازی آن می‌پردازند و به فضایی مه‌آلود و پرتناقض میان حاکمیت شورایی و حاکمیت احزاب دامن می‌زنند تا اولی را به‌زعم خود «بی‌اعتبار» سازند و دومی را به‌عنوان «امر واقع» علم کنند. اکنون لازم است نشان دهیم که این مؤلفه‌ها چگونه در مواضع و جهت‌گیری‌های سیاسی و استراتژیک «جریان راست منشعب» از حزب کمونیست ایران و کومه‌له، خود را نشان می‌دهد.

## بازتاب این جهت‌گیری‌ها در مواضع «گرایش راست»

نخست باید خاطر نشان سازیم که از طرح این بحث، نباید چنین تصور و برداشت شود که گویا سخنگویان و مدافعان این سیاست‌های راست‌روانه خودشان از لحاظ موقعیت اجتماعی خرده‌بورژوا و/یا جزو طبقه‌ی متوسط هستند. به هیچ وجه چنین نیست. اتفاقاً بخش عمده‌ی اعضا و فعالین این گرایش، خودشان جزو کارگران و زحمتکشان جامعه‌اند. منتها اینجا بحث بر سر خاستگاه طبقاتی و سیاسی جهت‌گیری و سیاست‌هایی است که از حیث سیاسی در احزاب چپ و کمونیست منعکس شده و این‌چنین از سوی برخی «رهبران» سیاسی به این شکل بیان سیاسی پیدا می‌کند و به سیاست و استراتژی یک حزب سیاسی درمی‌آید.

این‌جا به بحث «ادغام/انحلال حزب کمونیست ایران» از سوی جناح راست (که سیاستی مسبوق به سابقه است و پرچمداران اصلی آن رهبران سازمان زحمتکشان و بعداً رفقای فراکسیون بودند) نمی‌پردازیم، بحثی که اکنون هسته‌ی اصلی بدنه‌ی گرایش راست را شکل داده و یکی از اصلی‌ترین موارد مورد اختلاف میان دو جناح بود. منتها به‌منظور تبیین و تحلیل این مسئله صرفاً روی سه مبحث مشخص دیگر، یعنی «مسئله‌ی حاکمیت شورایی در کردستان»، «امکان‌ناپذیری تحقق سوسیالیسم

در یک کشور» و مبحث «ایدئولوژی‌زدایی از حزب و سیاسی» تأمل می‌کنیم تا نشان دهیم که چگونه خاستگاه طبقاتی و سیاسی، ایدئولوژی و آرمان‌های خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط در مواضع و سیاست‌های گرایش راست‌گرایانه به صریح‌ترین وجه ممکن بازتاب می‌یابد. نکته‌ی شایان توجه دیگر این است که مواضع متضاد و مورد اختلاف در بین چند «جناح» دیگر درون گرایش راست انشعابی مطرح است که ظاهراً هیچ تجانسی با هم ندارند و هر کدام به‌شکلی با دیگری زوایه‌ی سیاسی (و حتی تنش و رقابت‌های شخصی بر سر موقعیت تشکیلاتی) دارند. این نکته‌ی مهم، آن‌ها را در قالب یک «ائتلاف» موقتی به تصویر می‌کشد، که البته چنین هم هست. اما آنچه همه‌ی این دیدگاه‌ها و مواضع جست‌وجوگرانه و متناقض را به هم پیوند می‌دهد و آنچه به‌مثابه‌ی رشته‌ای به‌هم متصل، آن‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد، دقیقاً خاستگاه طبقاتی و سیاسی مواضع و جهت‌گیری‌هایی است که مشترکاً دنبال می‌کنند. البته این ائتلاف عمیقاً شکننده است و در آینده‌ی نه‌چندان دور شاهد تنش و انشعابات دیگری در بین‌شان خواهیم بود.

یکم، مسئله‌ی «حاکمیت شورایی در کردستان»، یکی از مباحثات مهم مورد مناقشه‌ی میان دو جناح بود. با این‌که تاکنون این رویکردهای راست‌گرایانه در قالب مخالفین سیاسی و تمام‌قد برنامه‌ی کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان که مبتنی بر حاکمیت شورایی است، ظاهر نشده‌اند، اما این‌جا هم در قامت روح زمانه‌ی خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط باب سخن سر می‌دهند و در تلاش‌اند اذهان عمومی کارگران و مردم زحمتکش کردستان را نسبت به این برنامه و سیاست‌ها مخدوش کنند و به بیراهه ببرند. یکی از سخن‌گویان این گرایش، با پیش کشیدن بحث «بازنگری در برنامه‌ی کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان»، تلاش می‌کند این مسئله را به پرسش بگیرد که این برنامه «به جایگاه و نقش احزاب در تأمین این توازن [قوای سیاسی در کردستان] اشاره ندارد.» متعاقباً، پاسخ به این مسئله را با طرح نقش احزاب در «دوره‌ی انتقالی» پاسخ می‌دهد. در چارچوب همین گفتمان و رویکرد، رفیق ابراهیم عزیزاده، دبیر اول سابق کومه‌له، مبحث «دوره‌ی گذار از جمهوری اسلامی» را با بهره‌گیری از استعاره‌ی «چراغ راهنمای زرد»، مجدداً به شکله‌ی اصلی سیاست‌های رهبری گرایش راست درخصوص گفتمان بدیل‌سازی‌ها برای آینده‌ی کردستان بدل می‌کند. آن‌چه اینجا نقش‌آفرینی می‌کند، فریب‌کاری و توهم‌پراکنی در مورد این مسئله است که چگونه می‌توان در ثنای حاکمیت

شورایی سخن گفت، اما از هم‌اکنون به تبلیغ و ترویج این سیاست‌ها پرداخت که «ما باید فکری به حال دوره‌ی انتقالی و گذار کنیم.» یا به این گفتمان دامن می‌زنید که، کردستان یک جامعه‌ی تحزب‌یافته است و احزاب ناسیونالیستی و مذهبی در کردستان از جایگاه و پایگاه خاص خودشان برخوردارند و کومه‌له هم باید فکری به حال این وضعیت کند. قاعدتاً وظیفه‌ی یک جریان جدی سوسیالیستی این است که برای تحقق حاکمیت شورایی، نخست باید ملزومات اجتماعی و سیاسی آن را مهیا سازد، امری که باید به روشنی و بدون گمان و تردید سیاست‌ها و استراتژی سوسیالیستی و برنامه‌هایش را ترویج کند و برای تحقق آن به سازماندهی در میان جنبش‌های طبقاتی و رادیکال اجتماعی بپردازد. منطقاً این سؤال از سوی ناظران خارجی و به‌ویژه از سوی مردم کارگر و زحمتکش کردستان مطرح می‌شود که، شما سرانجام برای حاکمیت شورایی تلاش مبارزه می‌کنید یا برای حاکمیت احزاب؟ چراکه هم‌نشینی این دو آلترناتیو و تبلیغ برای هر دوی آن‌ها نمی‌تواند به موازات هم و در خدمت استراتژی سوسیالیستی کومه‌له پیش برده شوند. مادامی که خودتان تحقق حاکمیت شورایی را عملی نمی‌دانید و همواره در فکر «دوره‌ی انتقالی و گذار» هستید، چرا باید توده‌های کارگر و زحمتکش و آحاد این جامعه باور کنند و مصمم باشند که برقراری حاکمیت شورایی ممکن است؟ می‌پرسند؛ شما اول تکلیف خودتان را روشن کنید که آلترناتیو و برنامه‌تان برای آینده‌ی کردستان (و ایران) حاکمیت شورایی است یا حاکمیت احزاب و پارلمان، بعداً بباید ما را برای پذیرفتن آن خطاب قرار دهید. بنابراین، مادامی که کاشتن بذر شک‌و‌تردید در مورد امکان برقراری حاکمیت شورایی، و نیز توهم‌پراکنی در مورد نقش احزاب در «دوره‌ی گذار»، هسته‌ی اصلی سیاست‌های راست‌گرایانه‌ی جریان انشعابی را شکل می‌دهد، آن‌ها در عمل، نه برای حاکمیت شورایی بلکه زمینه‌ها و تمهیدات چرخش سیاسی به سوی حاکمیت احزاب و مشارکت در پارلمان را از هم‌اکنون مهیا می‌سازند (در بخش بعدی به این بحث برمی‌گردیم).

دوم، مبحث «امکان‌ناپذیری تحقق سوسیالیسم در یک کشور» یکی دیگر از موارد مورد اختلاف ما بوده است. نخست اینکه، «صاحب» این مبحث نه صاحب‌نظر است (البته در هیچ حوزه‌ای نیست)، نه توانایی نگاشتن درخصوص این پرسمان را دارد، نه سواد و دانش کافی برای واکاوی موانع سر راه امکان تحقق سوسیالیسم در کشور را دارد و

نه حتی نشانه‌ای از تلاش برای کسب حداقلی از دانش و بصیرت در وی مشاهده می‌شود. حقیقتاً جدل نظری و کار پژوهشی در میان نظریه‌پردازان برجسته‌ی مارکسیست و رهبران سرشناس جنبش چپ و کمونیستی در سطح جهانی (و نیز در درون حزب کمونیست ایران) حول این مسئله بیش از یک قرن قدمت دارد. این مهم نه‌تنها ایرادی ندارد و نه‌تنها فی‌نفسه منفی و غیرسوسیالیستی نیست، بلکه اتفاقاً امری ضروری است و باید موانع و چالش‌های سر راه مبارزه برای انقلاب کارگری و امکان برقراری سوسیالیسم در یک کشور را کاوش کرد و به شناخت و تبیین آن پرداخت، تا راه غلبه بر فاکتورهای بازدارنده را پیدا کرد و آن را برطرف ساخت. اما پرسش این است که کسی که از کمترین دانش سیاسی و تئوریک برخوردار نیست و ناتوان‌تر از آن است حتی دو صفحه‌ی آء بحث نظری و سیاسی در این خصوص ارائه کند، چرا این چنین به طرح این مسئله می‌پردازد؟ صاحب این بحث که در اساس بازگوکننده‌ی مباحثات نظری دیگران است، خواه از آن آگاه باشد، خواه از ناآگاهی و ناتوانی سیاسی‌اش نشأت گرفته باشد، عملاً به فضای ابهام و تردید در خصوص امکان تحقق سوسیالیسم در یک کشور (در این مورد ایران) دامن می‌زند. مادامی که «نقد» در این مورد به روشن‌گری و شناخت مسیر مبارزه برای سوسیالیسم و تحقق آن نمی‌انجامد و نمی‌تواند راه‌گشا باشد، بنابراین به‌شکل دوفاکتو تلاش می‌کند آن را در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار دهد (حداقل برای بخشی از بدنه‌ی تشکیلاتی‌اش و بخشی از نیروهای اجتماعی بینابینی که زمینه‌ی شک و گمان در آنان به‌طور بالقوه و بالفعل مهیا و موجود است). این مسئله، دقیقاً آما و آرزوها، ایدئولوژی و سیاست‌هایی است که خاستگاه طبقاتی آن درون اقشار خرده‌بورژوازی و لایه‌های میانی و فوقانی طبقه‌ی متوسط ریشه دارد و این چنین در کالبد چنین سخن‌گویان بی‌علم و دانشی بروز یافته که حتی قادر نیستند آن را فرموله کنند. ایدئولوژی‌ای که آشکار علیه افق سوسیالیستی نمی‌ایستد، بلکه آن را تیره و تار نشان می‌دهد و می‌کوشد در کردار و گفتارش، مخاطبانش را از گام برداشتن به‌سوی سوسیالیسم بترساند، همان ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط است.

سوم، «ایدئولوژی‌زدایی از حزب و سیاست» یکی از برجسته‌ترین اسم‌رمزهایی است که قرار است یک چرخش جدی سیاسی از سوی جریان راست انشعابی را آرایش و کانالیزه کند. آهنگ کوبیدن بر طبل «پایان ایدئولوژی» چنان پرشتاب است که تقریباً به

سرتیتر و جوهر همه‌ی سخنرانی‌ها، گفتارها و نوشتارهای اخیرشان تبدیل شده است. اگر ایدئولوگ‌های جهان سرمایه‌داری فروپاشی «بلوک شرق» (اتحاد جماهیر شوروی) را «پایان تاریخ» اعلان کردند و به تبع آن بر شیپور «پایان ایدئولوژی» میدند و دسته‌دسته احزاب چپ و کمونیست از کمونیسم و سوسیالیسم اعلام براثت کردند و جامعه‌ی «غیرایدئولوژیک» بر تن کردند تا متعارف به نظر برسند؛ و اگر به همین سیاق و در ساحت سیاسی در کردستان، جریان عبدالله مهتدی پس از انشعاب‌شان و البته پس از چند سالی تعلل و تأمل، آشکارا اعلام کرد که حزبی «سوسیال دمکرات و غیرایدئولوژیک‌اند» و بدین ترتیب، تمام‌وکمال از جبهه‌ی چپ به جبهه‌ی راست شیف‌ت کردند، این تاریخ غم‌انگیز و تراژیک اکنون و در یک بستر تاریخی متفاوت‌تری در حال تکرار است. نمایندگان و سخنگویان این بینش راست‌روانه، با تمسک‌جستن به لفاظی‌های غلاظ و شداد «حزب غیرایدئولوژیک» مسیری را می‌پیمایند که پرچم‌داران آن قبلاً آزمون کرده‌اند. گفت‌مان «پایان ایدئولوژی» از سویی آرایش و آراستگی بخشیدن به سیمای سیاسی حزبشان است، از سوی دیگر اما، نوعی «متعارف‌سازی» به سبک جریاناتی است که سابقاً جبهه‌ی کمونیستی را ترک کردند تا نزد هم‌پیمانان جدیدشان در میان احزاب و سازمان‌های راست و بورژوازی با آغوش بازتر پذیرفته شوند. به عبارتی، این ایدئولوژی‌زدایی گامی در راستای خودتطبیق‌سازی با استراتژی و سیاست‌هایی است که لازمه‌اش اعتراف به «پایان ایدئولوژی» است.

جریان انشعابی ظاهراً جامعه‌ی «علم» و «پژوهش» به تن کرده‌اند تا ایدئولوژی نوپدیدشان را آراسته‌تر سازند. مسائل به‌شکلی حیرت‌آور رخساری متناقض و مضحکه‌آمیزی به‌خود گرفته‌اند. عبارت‌پردازی‌ها و سخنرانی‌های مهیج در باب ضرورت روی‌آوری به علم و پژوهش درحالی فضای ذهنی را برای این تغییر ریل سیاسی آماده می‌کند که «دبیر اول» و مروج اصلی این بحث‌ها در طول نزدیک به نیم قرن از فعالیت سیاسی‌اش، حتی یک صفحه‌ی آء کار علمی و پژوهشی انجام نداده است. در همان کنگره‌ای که ایشان سنگ اهمیت این مسئله را به سینه می‌زند، گزارش سیاسی آن از یک تحلیل ژورنالیستی فراتر نرفته و کمترین بهره‌ای از علم و پژوهش نبرده است. در واقع این گفت‌مان ظاهراً علمی و تحقیقی، صرفاً پوششی متعارف‌تر برای این شیفت سیاسی است.

به هر صورت، اعلان «پایان ایدئولوژی» و «حزب غیرایدئولوژیک» بیان سیاسی آن خواستگاه

طبقاتی و اجتماعی‌ای است که در بطن جامعه در جریان است و در این ریخت و قواره، ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط و خرده‌بورژوازی را نمایندگی می‌کند. از حیث سیاسی نیز تمهیدات عملی و سیاسی را برای واردشدن به ائتلاف با جریاناتی است که سال‌هاست خود را حزب «غیرایدئولوژیک» می‌دانند و برای تقسیم قدرت سیاسی در «دوره‌ی گذار» مشغول مذاکره و بندوبست هستند.

## خاستگاه سیاسی

تغییر و تحولات شگرف و گسترده‌ای که مناسبات طبقاتی و تنش‌های اجتماعی را این چنین متحول ساخته است، پیامدهای آن مستقیم در فضای عمومی و صف‌بندی‌های سیاسی نیز بازتاب می‌یابد. فضای اجتماعی و سیاسی ایران بیش از هرزمانی قطبی شده و برآمدهای توده‌ای و اجتماعی مدام در حال گسترش و پیشروی‌اند. بر متن تغییر و دگرگونی‌هایی که جامعه‌ی ایران در طول چهار دهه‌ی گذشته از سر گذرانده، جامعه را در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی دستخوش تحولات ژرف و فراوانی قرار داده است. از سویی، بحران‌ها و انسدادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی، عمق و دامنه‌ی بیکاری، فقر و فلاکت، گرانی و تورم، بی‌خانمانی و بی‌پناهی را تشدید کرده است. برآیند این اوضاع و احوال، خیل عظیمی از کارگران، زنان، جوانان، معلمان، بازنشستگان و دیگر مردم تهیدست و عصیان‌گر را به خشم آورده و موج گسترده و پیوسته‌ای از اعتراض، اعتصاب، شورش و خیزش‌های متعدد را در پهنای جامعه‌ی ایران به حرکت درآورده است. تنش‌ها و تضادهای طبقاتی و سیاسی تعمیق و تشدید شده‌اند. روند پیشروی گام‌به‌گام این مبارزات و پیکارها، دیوار استبداد و اختناق جمهوری اسلامی را فرو ریخته و هیمنه و اقتدار سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی عمیقاً ترک برداشته و شکاف میان قدرت سیاسی حاکم و اکثریت کارگران و مردم فرودست جامعه بیش‌ازپیش تعمیق شده است. همه‌ی این‌ها، جامعه‌ی ایران را از بسیاری لحاظ به‌سوی شرایط انقلابی و تحولات اساسی سوق داده و رژیم جمهوری اسلامی را در لبه‌ی سقوط و فروپاشی قرار داده است.

در بحبوحه‌ی این تلاطمات اجتماعی و سیاسی، اگر کنشگری کارگران و توده‌های فرودست ستم‌دیده، خود را در اعتراض و اعتصابات کارگری، معلمان و یا خیزش و شورش‌های

خیابانی بازتاب می‌دهد، اما هرگاه

دست بگیرند. در ادامه‌ی همین سیاست و استراتژی‌ها، جریان راست و انشعابی از کومه‌له و حزب نیز توافق احزاب بر سر جزئیات حاکمیت احزاب برای «پروسه‌ی گذار از جمهوری اسلامی» را علم کرده‌اند.

گرایش راست، با اینکه هر از گاهی از دیالوگ و همکاری میان نیروهای چپ و سوسیالیستی سخن می‌رانند، اما در پراتیک‌شان شکل‌گیری هر گونه همکاری میان جریانات چپ و کمونیستی را در نطفه برهم می‌زند. برای اثبات این مسئله، کافی است نگاهی بیفکنیم به سنگ‌اندازی و به‌هم‌زدن نشست و همکاری میان نیروهای چپ و کمونیست در کردستان؛ و نیز ادعای آشکار و صریح رفیق ابراهیم علیزاده مبنی بر اینکه «نیروهای چپ در کردستان وجود خارجی ندارند»، «بنابراین خودمان دنبال این نخود سیاه که این سازمان‌ها را متشکل کنیم نرویم». و نیز عمق و گستره‌ی چپ‌ستیزی، برون‌ریزی علنی و آشکار حجم عظیمی از نفرت پراکنی و کینه‌توزی علیه نیروهای چپ و کمونیست در میان رهبری و بدنه‌ی گرایش راست انشعابی در رسانه‌های اجتماعی (که این تنها نوک کوه یخ عظیمی است که دامنه‌ی آن در جلسات و نشست‌های داخلی خود را به‌روشنی آشکار می‌سازد)، همه‌وهمه جهت‌گیری‌های پایه‌ای و استراتژیک این جریان را برملا می‌سازد.

### منابع:

- (۱). «حامد سعیدی (۲۰۲۱)». سرشت‌نشان‌های نئولیبرالیسم در ایران. <https://wp.me/p2GDHh-4GA>
- (۲). سهراب بهداد و فرهاد نعمانی (۱۳۸۶). طبقه و کار در ایران. ترجمه‌ی محمود متحد. تهران: آگاه.



قدرت» را در اکنون ساحت سیاسی ایران به‌وجود آورده و در هم‌راستا با تشدید تنش‌های اجتماعی و طبقاتی، جدال و منازعه میان نیروهای سیاسی چپ و راست نیز بالا می‌گیرد و آرایش و صف‌بندی این نیروها را دستخوش تغییر قرار می‌دهد. در نتیجه، احزاب و جریان‌های سیاسی فعال در این عرصه را به واکنش و جنب‌وجوش تازه‌تری درآورده تا به سهم خود و در راستای منافع طبقاتی و سیاسی‌شان این «خلاء» را در اکنون و آینده‌ی محتمل هر تغییر و تحولی پُر کنند. به موازات ائتلاف‌های رنگارنگ و متعدد میان احزاب و سازمان‌های راست و بورژوازی، چه در مقیاس سراسری (ایران) و چه در مقیاس محلی (کردستان)، جریان راست انشعابی از حکا و کومه‌له نیز برای سهم شدن در این معادلات و معاملات و سوسه کرده تا خود را در میان این گفتمان و بدیل‌سازی‌ها پیدا کنند و از قافله‌ی «حاکمیت احزاب در دوره‌ی گذار» جا نمانند. اگر احزاب بورژوا - ناسیونالیست در کردستان با تجمع در «مرکز همکاری»، خود را برای سهم شدن در آینده‌ی قدرت سیاسی آماده می‌سازند، گرایش راست منشعب نیز با طرح سیاست تلاش برای تأمین توافق سیاسی میان احزاب برای «پروسه‌ی گذار از جمهوری اسلامی»، عملاً خود را در چارچوب آلتراآتو جریانات ناسیونالیستی در کردستان تعریف می‌کند. از آنجا که «حاکمیت احزاب» از مقبولیت اجتماعی در میان اکثریت مردم کارگر و زحمتکش ایران و کردستان برخوردار نیست، احزاب راست و بورژوازی در سطح سراسری در «شورای مدیریت گذار» مجتمع شده‌اند و استراتژی آنها مبتنی بر «نقشه‌راه گذار از جمهوری اسلامی» طراحی شده است. هم‌زمان احزاب بورژوا ناسیونالیست در کردستان نیز، در همسویی با این استراتژی، تشکیل جبهه‌ی کردستانی و همکاری‌های استراتژیک میان احزاب را بدیل کرده‌اند تا در شرایط «گذار» از جمهوری اسلامی، این احزاب «اداره‌ی مشترک کردستان در دوره‌ی بحرانی و بی‌ثباتی» را به

آمال و آرزوها و مطالبات و منافع اقشار خرده‌بورژوا و لایه‌های فوقانی و محافظه‌کار طبقه‌ی متوسط بیان سیاسی پیدا می‌کند، خود را در قالب آلتراآتو‌هایی بازتاب می‌دهد که در نتیجه‌ی هر تغییر و تحول کلان و بنیادین در نظام جمهوری اسلامی، مناسبات طبقاتی و اجتماعی سرمایه‌دارانه دست‌نخورده و محفوظ باقی بماند. به بیانی روشن‌تر، اگر این گروه‌های اجتماعی از «وضع موجود» تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ناراضی و ناخوشنودند و موقعیت طبقاتی و اجتماعی‌شان با خطر و فروپاشی مواجه است، اما در آن واحد هیچ تمایلی به انقلاب و دگرگونی در نظام سرمایه‌داری ندارند. این جلوه‌های سیاسی محافظه‌کارانه و واپس‌گرا، آنگاه که در مواضع و سیاست‌های گرایش راست‌روانه درون جریانات سیاسی بازتاب پیدا می‌کند، در جهت‌گیری‌های تاکتیکی و استراتژیک‌شان از قِبَل آلتراآتو‌سازی‌ها برای آینده‌ی ایران و کردستان منعکس می‌شود. خصلت‌نمای این دیدگاه‌های راست‌گرایانه در مواضع گاه متناقض و بینابینی و گاه آشکار و صریح سخن‌گویان‌شان هویدا می‌شود. پژواک این خواستگاه‌ها در میان جریانات چپ در دو سطح به وضوح قابل مشاهده است. در مقیاس سراسری، این «حزب کمونیست کارگری ایران» است که با طرح شعار «همه با هم» و همکاری و ائتلاف غیررسمی مستمر با جریانات سلطنت‌طلب، این سیاست و جهت‌گیری را نمایندگی می‌کند. در مقیاس کردستان نیز، «گرایش راست منشعب» از حکا و کومه‌له است که برای پاسخ‌گویی به مقتضیات این تحولات شعار «حاکمیت احزاب در دوره‌ی گذار»، «همکاری با نیروهای سکولار»، «حزب غیرایدئولوژیک» و غیره را سرلوحه‌ی سیاست و استراتژی‌اش قرار داده است تا ملزومات همگرایی میان احزاب و جریانات لیبرال، ناسیونالیست و سکولار را فراهم آورند. از سوی دیگر، این تحولات شکلی از «خلاء

کومه‌له،  
سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

[www.komala.co](http://www.komala.co)



حزب کمونیست ایران

[www.cpiran.org](http://www.cpiran.org)



از سایت‌های  
حزب  
کمونیست  
ایران  
و کومه‌له  
دیدن کنید!



نصرت تیمورزاده

## اهداف پس پرده جدال بر سر اوکراین!



دیدار در روز افتتاحیه بازی های المپیک در حالیکه کشورهای غربی آنرا بایکوت کرده بودند، هر دو کشور در عین انتقاد به "سیاست های ماجراجویانه غرب" همکاریهای نزدیکی را در بسیاری از زمینه ها از جمله سیاست های اقلیمی، همکاری در زمینه هوش مصنوعی، فضا نوردی، گاز و نفت" را اعلام کردند. پوتین در همین مصاحبه مطبوعاتی از اینکه "روابط دوطرف یک کاراکتر بی شباهتی را گرفته" سخن به میان آورد. رئیس جمهور چین از "پشتیبانی کامل دولت چین از روسیه در مقابل حملات غرب و کوشش روسیه" برای دریافت یک ضمانت جهت امنیت طولانی و متعهدانه غرب در برابر روسیه "سخن رانده و بیان داشت که مخالف "هرگونه گسترش ناتو به شرق" می باشد. روسیه در مقابل "هرگونه فعالیت نظامی ایالات متحده در حوزه پاسیفیک در همکاری با استرالیا و بریتانیا" را خطری جدی دانست. مضافا اینکه در جریان ملاقات آندو یک قرارداد در زمینه ارسال نفت و گاز به چین به حجم یکصد و هفده و نیم میلیارد دلار در بیست تا سی و پنج سال آینده امضاء شد. این امر بویژه در حالیکه مسئله حمل گاز روسیه به اروپا به یکی از عرصه های جدال بین روسیه و آمریکا تبدیل شده است، اهمیت ویژه ای می یابد.

در این میان نباید فراموش کرد که شتاب بالا رفتن قیمت گاز در ماههای اخیر بیش از همه ناشی از جنگ رقابتی بین روسیه و آمریکا بر سر ارسال گاز به اروپاست. میدانیم که لوله گاز "نورد استریم ۲" از روسیه به آلمان که از طریق دور زدن اوکراین و لهستان مستقیما وارد آلمان میشود، همواره میدان جدال برخی از کشورهای اروپائی و آمریکا با آلمان بوده است. تا جائیکه با وجود اختتام این لوله کشی، دولت آلمان به علت همین مخالفت ها هنوز دستور افتتاح این لوله را نداده است. آمریکائی ها از طریق تحریم شرکت هائی که با این پروژه همکاری می کنند کوشش همه جانبه ای بکار برده است که این پروژه به اتمام نرسد. البته فشار این رقابت را میلیونها نفر از مردم با افزایش هزینه حامل های انرژی تا دو بیست در صد در ماه های اخیر باید تحمل کنند. این امر بویژه برای میلیونها مردمی که از طریق کمک هزینه دریافتی از دولت زندگی

هم اکنون یک مانور نظامی مشترک پنج روزه را در بلاروس آغاز کرده است. روسیه می گوید خیال حمله به اوکراین را ندارد و غرب را متهم به هیستری و جوسازی علیه خود می کند.

روز سه شنبه اول فوریه "اوربان" رئیس جمهور مجارستان با پوتین ملاقات کرد. خبرهای زیادی از این ملاقات به بیرون درز نکرده ولی ظاهرا گفته می شود که مذاکرات حول ارسال واکسن "اسپوتنیک" و گاز روسیه به مجارستان بوده و شاید در مورد بحران اوکراین هم گفتگو شده است. رئیس جمهور مجارستان در مصاحبه مطبوعاتی مشترک با پوتین اعلام کرد، سفر او بیش از همه "پیام صلح" دارد و خطاب به پوتین گفت که "من مایلم به شما اطمینان دهم که هیچکدام از رؤسای دولت های اتحادیه اروپا خواهان جنگ و یا بحران نیستند" البته این راز آشکاری است که دولت راستگرای مجارستان بیش از همه خود را اپوزیسیون اتحادیه اروپا می داند و از این رو به سختی میتوان او را بیان کننده نظرات اتحادیه اروپا در مورد بحران اوکراین دانست. همزمان بسیاری از دولتمردان اروپا از جمله رئیس جمهور فرانسه و نخست وزیر بریتانیا و رؤسای ناتو به اوکراین سفر کردند. رئیس جمهور اوکراین سخن از توافق بر سر ارسال مقادیر متناهی سلاح های مختلف جنگی از جمله موشک های ضد هوایی و پهپادهای تجسسی به این کشور می کند و مضافا نخست وزیر بریتانیا قول داده است که صد میلیون یورو در اختیار دولت اوکراین قرار دهد تا از وابستگی به گاز روسیه رهائی یابد. در همان روز رئیس جمهور اوکراین قانون سربازی اجباری را لغو نموده و فرمان افزایش ارتش حرفه ای را از دو بیست و شش و صد و پنجاه هزار به سیصد و شصت و پنج هزار تا سه سال آینده را داد. همزمان از جمهوری های خود مختار در شرق اوکراین یعنی "دونسک و لوگانسک" که بعد از کودتادر سال ۲۰۱۴ در اوکراین شکل گرفته اند، اخباری مبنی بر آماده سازی ارتش اوکراین جهت حمله به این دو جمهوری شنیده میشود. از جمله از استقرار یک سامانه موشکی در مرز این دو جمهوری از جانب دولت اوکراین نام برده می شود.

در روز جمعه در حاشیه افتتاح بازیهای المپیک رؤسای جمهور چین و روسیه با یکدیگر ملاقات کردند. فارغ از اهمیت سمبلیک این

اکنون دیگر بحران اوکراین به اصلی ترین و مهمترین تیترومدیای جهانی تبدیل شده است، همه بازیگران صحنه جهانی به گونه ای دخالت خود را در این بحران اعلام کرده اند. هر چند که گویا مسئله بر سر حق حاکمیت اوکراین است و اینکه اوکراین به مثابه یک کشور مستقل خود تصمیم می گیرد که در کدام بلوک بندی امپریالیست جای بگیرد. البته در این میان کسی نمی پرسد چگونه است که ترکیه عضو ناتو این حق را یافته است که حق حاکمیت سوریه و عراق را در هر فرصتی که تمایل دارد خدشه دار کند. بنابراین روشن است که مسئله بر سر نقض حاکمیت اوکراین نیست. بلکه واقعیت این است که اوکراین تنها یک مهره ناچیز در رقابت بلوک بندی های باز مانده از جنگ سرد است.

سالها همه از پایان جنگ سرد سخن به میان می آوردند. سالها بود که ناتو و روسیه کمیسیون مشترکی داشتند که در زمان های مختلف اجلاس مشترک برگزار می کردند. روسیه عضوی از اجلاس جی هشت بود. روسیه عضو "کمیسیون امنیت و همکاری اروپا" بود. همه کشورهای غربی بر این نظر پای می فشردند که روسیه بخشی از اروپاست و اکنون همه این ادعاها گویا به مثابه برفی در آفتاب تموز رنگ می بیازند. همه از قریب الوقوع بودن حمله روسیه به اوکراین سخن می رانند. آمریکا نیروهای نظامی جدید در کشورهای شرق اروپا مستقر می کند. کشورهای عضو ناتو هر کدام تسلیحات جنگی به اوکراین ارسال می کنند. بایدن و پوتین دوبار در کوتاه مدت به مذاکره می پردازند. رئیس جمهور اوکراین به آمریکا سفر می کند. صدر اعظم آلمان که گفته می شود مواضع شفافی علیه روسیه ندارد با بایدن ملاقات کرده و سپس عازم روسیه می شود. رئیس جمهور فرانسه به ملاقات پوتین می رود. رئیس جمهور فرانسه و لهستان در برلین به ملاقات صدر اعظم آلمان می روند. پوتین وشی پینک در ملاقات حضوری در مسکو بر عمیق کردن روابط خود پافشاری کرده و توافق بر سر راه اندازی پروژه های جدید را اعلام می کنند. گفته می شود روسیه بیش از صد هزار نیروی نظامی در مرز اوکراین مستقر کرده است و

گردید. خاطره این هزیمت هنوز بسیار زنده است تا آمریکا به چنین ریسکی اقدام کند. جنگ اتمی و یا غیر اتمی غرب با روسیه با انهدام هر دو طرف روبرو خواهد شد. بی جهت نیست که بایدن دو پهلو صحبت میکند. حتی وزیر خارجه آلمان خانم "بربوک" که سعی میکند در نقش به اصطلاح "بازها" ظاهر میشود، بهتر از هر کس میداند که با اولین شلیک گلوله و بسته شدن شیر گاز روسیه به اروپا و افزایش سرسام آور قیمت گاز، عمر چند ماهه وزارتش نقطه پایان خواهد یافت. این افزایش را نه صنایع آلمان و نه مردم میتوانند تحمل کنند. در عین حال واقعیت این است که اوکراین توان مقابله نظامی با روسیه را ندارد و روسیه هم خیال جنگ ویا تجاوز به اوکراین را ندارد. نتیجه تسخیر اوکراین اقتصاد و سیاست روسیه را تا منتهای درجه با بحران روبرو خواهد ساخت. همین درجه از تحریم های اقتصادی از زمان انضمام جزیره کریمه به روسیه تاوان سنگینی برای اقتصاد روسیه به همراه آورده است. مضافا اینکه اقتصاد ورشکسته اوکراین و الیگارش حاکم بر آن تنها به یمن تزریق میلیاردها دلار از جانب آمریکا و غرب روی پای خود ایستاده است. بنابراین بحران اوکراین صحنه ای است که در پرتو آن سایر اهداف بین جهان چند قطبی باید به نفع این ویا به زیان آن دیگری حل و فصل شود. غرب میخواهد از طریق کشاندن روسیه به دایره مسابقه تسخیراتی دیگر و انهدام اقتصادش آن نتیجه ای را کسب نماید که در جریان مسابقه تسلیحاتی دوران جنگ سرد انهدام بلوک شرق را به ارمغان آورد و در ست از همین زاویه روسیه خواستار تضمین کتبی از جانب ناتو مبنی بر عدم گسترش آن به مرزها روسیه و استقرار موشک های نشانه رفته به سوی روسیه است.

واقعیت این است که قدرتهای امپریالیستی غرب و امپریالیست های روسی و چینی در همه حوزه ها رقابت را تشدید کرده اند. اگر این رقابتها قرار است برای آنان مناطق نفوذ جدیدی به ارمغان بیاورد ولی برای مردم جهان ره آوردی جز تشدید ناامنی و برباد رفتن هستی شان نخواهد داشت. آنچه به خوبی آشکار است، جهان در تحت حاکمیت نظم ظالمانه سرمایه داری به امنیت و آسایش دست نخواهد یافت. امنیت برای مردم جهان تنها میتواند از مسیر مبارزه و به زیر کشیدن بربریت سرمایه داری تحقق پذیرد.

دوازدهم فوریه ۲۰۲۲

بیست و سوم بهمن ۱۴۰۰

که اکنون بحران اوکراین نامیده میشود، ادامه سیاستی است که بین بازیگران اصلی صحنه نبرد جهانی یعنی ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه و چین در جریان است.

همه جنگ های بزرگ تا کنونی نشان داده اند که جنگ زمانی آغاز میشود که طرفین بتوانند تصویری از پیروزی در حوزه نظامی، اقتصادی و سیاسی در نظر داشته تا از رهگذر آن بتوانند به منافعی دسترسی پیدا کنند و مضافا اینکه افکار عمومی کشور خود را برای ورود به چنین جنگی آماده کرده باشند. البته همه اینها دستکم بستگی به یک اجبار سیاسی و توازن نیروی بین المللی دارد. شاید بد نباشد کمی روی این مؤلفه ها خم شویم.

در حوزه نظامی آمریکا فاصله زیادی با رقیبانش روسیه، چین و متحدش اروپا دارد. اروپا بویژه پس از خروج بریتانیا قدرت رقابت چندانی ندارد. این تنها فرانسه است که هنوز نیروی اتمی دارد و بی جهت نیست که اروپای غربی اساسا تکیه اش بر ناتوست. آمریکا به تنهایی بیش از هفتصد پایگاه نظامی در سرتاسر جهان داشته و ناوهای جنگی آمریکا تسلط کامل بر آبهای بین المللی دارند. قصد آمریکا بیش از همه این است که روسیه به مثابه رقیب نظامی اش را تا حد ممکن تضعیف نماید. در واقع گسترش ناتو به شرق اساسا در خدمت محاصره روسیه توسط پیمان نظامی ناتوست و روس ها این را می دانند. تمام اصرار روسیه بر "تضمین کتبی و متعهدانه ناتو جهت عدم گسترش بیشتر به شرق و عضویت اوکراین در ناتو درست از همین هراس بر میخیزد.

در حوزه اقتصاد آمریکا با تولید ناخالص ملی معادل هیجده هزار میلیارد هنوز هم بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است. چین با تولید ناخالص ملی حدود سیزده میلیارد دلار در مقام دوم قرار گرفته است و بدون تردید در آینده نزدیک آمریکا را پشت سر خواهد گذاشت. اروپا با تولید ناخالص ملی چهار هزار و چهار صد میلیارد و روسیه معادل یک هزار و سیصد میلیارد فاصله عظیمی با آمریکا دارند. بدون تردید میزان حجم صادرات چین به آمریکا در مقایسه با این کشور بسیار بالاست. تنها امتیاز آمریکا بر چین برتری سیستم جهانی پول به نفع آمریکاست که شرایط را برای فشار آمریکا بر چین آسانتر می کند. در عین حال آشکارا میتوان گفت که مردم در هیچ کدام از این کشورها آمادگی برای شرکت در چنین جنگی ندارند. دستکم سه بار تهاجم به روسیه از جانب ناپلئون و سپس دو دوجنگ جهانی اول و دوم ناکام مانده است. آمریکا با هزینه کردن بیش از دوهزار میلیارد مجبور به هزیمت فضاحت بار از افغانستان

می کنند و خود باید هزینه حاملهای انرژی را بپردازند فشار مضاعفی را سبب گردیده است. هر چند که صدر اعظم آلمان در ملاقات با بایدن اعلام کرد که در صورت حمله روسیه "همه چیز روی میز است" ولی با وجود این در مجامع بین المللی علت عدم موضعگیری سریع آلمان علیه روسیه را درست ناشی از همین پروژه "نورد استریم ۲" میدانند.

در واقع رویدادهای هفته گذشته را بیش از همه در پرتو سفرهای متفاوتی دید که از جانب دولت مردان اروپایی در واشنگتن و مسکو صورت گرفت. سفر رئیس جمهور فرانسه به روسیه، سفر صدر اعظم آلمان به آمریکا، ملاقات نمایندگان فرانسه، آلمان، روسیه و اوکراین در چهارچوب طرح "نرماندی" که از سال ۲۰۱۴ برای گفتگو بین اوکراین و روسیه در مورد جمهوریهای خودمختار در شرق اوکراین شکل گرفته، و شکست آشکار این گفتگوها از جانب شرگت کنندگان، ملاقات رؤسای جمهور فرانسه، لهستان و صدر اعظم آلمان و بالاخره در روز جمعه یازدهم فوریه کنفرانس تلفنی مشترک آمریکا، فرانسه، بریتانیا، آلمان، کانادا ورومانی تنها بخشی از این ملاقاتها بوده است.

بایدن یک روز بعد از اجلاس بی نتیجه "نرماندی" ضمن تأکید بر بحرانی شدن اوضاع در مرز اوکراین با روسیه هشدار داد که "اوضاع هر لحظه ممکن است دیوانهوار وخیم شود" او در عین حال از اتباع کشورش که مقیم اوکراین هستند خواست هر سریع تر این کشور را ترک کنند. بایدن با اشاره به اقدام روسیه در جمع آوری نیرو در مرز اوکراین یادآور شد: «اینطور نیست که با یک سازمان تروریستی سر و کار داشته باشیم. ما با یکی از بزرگترین ارتش های جهان روبرو هستیم. این وضعیت بسیار متفاوت است. همه چیز می تواند به سرعت و دیوانهوار وخیم شود". بایدن در ادامه تأکید کرد: «در صورتی که آمریکایی ها و نیروهای روسیه شروع به تیراندازی به سمت یکدیگر کنند باید منتظر وقوع یک جنگ جهانی بود". هر چند که در تمام این نشست و برخاست ها و در مدیاهای بستر اصلی طرفین یکدیگر را به ایجاد ناامنی و تدارک برای آغاز جنگ محکوم می کنند ولی واقعیت این است که در پس همه این تبلیغات کر کننده آن چیزی که سعی می شود پنهان بماند رقابت سختی است که با پایان جهان دوقطبی آغاز شده و اکنون تا حد یک خطر بالقوه و وبالغ فعل یک جنگ نیابتی تبدیل شده است.

میگویند جنگ ادامه سیاست است. آن چیزی

عباس منصوران

## جایگاه طبقاتی آموزگاران و فرهنگیان

چنین ویژگی‌هایی (با فرض درست بودن این ویژگی‌ها) آیا آموزگاران را به تمامی از تأثیرات منفی کالا بودگی نیروی کارشان بر حذر می‌دارد و عایق‌بندی می‌کند؟ اعتراض‌های آموزگاران در برابر تعرض به دستمزدها و علیه استعمار آنها، واکنش‌های طبقاتی در برابر تأثیرات منفی کالابودگی ایشان است. از این روی، همواره چشم به راه اعتراض‌های آنها بوده و می‌توانیم این واکنش‌ها را همچون «اعتراض‌های کارگری» دسته‌بندی کنیم. به درستی و منطقی و نیز بنا به داده‌های آماری و چرایی اینکه آیا می‌توان آموزگاران را کارگر به‌شمار آورد، بورلی سیلور از جمله به‌نوشته‌های اوزگا (Ozga) رجوع می‌دهد. اوزگا چنین پیش‌بینی می‌کند که کارگر بودن آموزگاران، در گذر زمان بسیار، گونه‌گونه بوده و به آن وابسته است که آیا بحران مالی دولت، و یا بحران سراسری سرمایه در میان است یا نه. در برهه‌ی بحران اقتصادی، «دولت مرکزی، به مدیریتی مستقیم و سخت‌گرایش می‌باید تا به استخدام آموزگاران، به آموزش، حقوق و موقعیت و دوران آموزش و به‌درون مایه‌ی امتحان‌ها، کنترلی شدید وارد آورد». در برهه‌هایی که سرچشمه‌ها (رسورس) فراوان بوده، مدیریت «با کاربرد یک نوع مهار، به حرفه‌ای بودن آموزگاران، سنگینی بیشتری می‌دهد». فراسوی این روند چرخشی، گرایش سکولار (دنیوی) موجود است: هرچه نقش مرکزی آموزگاران در ارزش‌آفرینی بیشتر باشد (به نمونه آموزش نیروی کار)، فرایند آموزش نیروی کار ارزیابی و بازسازی شده برای افزایش کارایی (تولیدی) آن بیشتر خواهد بود» (نمایه‌ی تجربی اوزگا به بریتانیا اشاره دارد. فرموله‌سازی و به کارگیری این نظریه‌ها در سطح تاریخی - جهانی، گفتمانی شگفت‌انگیز به‌دید می‌آید و از چارچوب این کتاب فراتر می‌رود.

صنعت آموزش در شمار صنایعی است بسیار متکی به کار، یعنی به مصرف نیروی کار به همانگونه که کارگران در پروسه تولید به کار می‌برند به پیش می‌رود. به بیانی دیگر، در این صنعت، با مصرف نیروی کار، تبدیل مواد خام به نیرویی برای بارآوری سرمایه، یعنی هرچه شمار دانش‌آموزان بیشتر باشد، نیاز به استخدام آموزگاران نیز افزایش می‌یابد،

سیلور (در کتاب ارزشمند نیروهای کار، جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰ به‌ویژه در پی دگرگونی‌های پسافوردیستی)، تحلیلگران و پژوهشگران پرشماری از جمله مانوئل کاستلز (بر بنیادین بودن «اطلاعات» یا پیدایش اقتصاد دانش - محور پافشاری دارند و مفهوم «اقتصاد اطلاعاتی» را پیش روی می‌گذارند. دیوید هاروی (۱۹۹۸) مناسبات سرمایه‌داری را بیش از پیش، وابسته به «سازماندهی نیروی کار فکری، به‌سان ابزاری برای پیشبرد هرچه بیشتر انباشت سرمایه» می‌شمارد. نگرش پیتر دراکر (Peter Drucker) نیز بر آن است که در اواخر سده بیستم به بعد «منابع اصلی اقتصاد» از این پس سرمایه، زمین و یا کار نیستند، بلکه «دانش است و خواهد بود.» (مارکس و انگلس در نظریه‌های ارزش اضافی، در اشاره به کار مولد و غیرمولد، به نکته‌ی مهمی می‌پردازند که به درستی بیانگر جایگاه آموزگاران و بخش صنعت آموزش نیز می‌باشد: «... از سوی دیگر نویسنده‌ای که برای ناشر خود به سبک کارخانه تولید می‌کند کارگر مولد است... اما پرولتر ادبی لایزیک‌ی که با هدایت ناشر به تولید کتاب (برای مثال رسالات اقتصادی) مشغول است، کارگری مولد به‌شمار می‌آید. چرا که محصول او از همان آغاز بر سرمایه مبتنی بوده است و تنها به منظور افزایش سرمایه به وجود می‌آید.»)

با اینوجود برخی جامعه‌شناسان بورژوازی، آموزگاران را در رده‌ی کارگران نمی‌دانند و آموزگاران را کاری تخصصی می‌نامند. برهان آنها این است که: چنین به‌نظر می‌آید که آموزگاران از گونه‌ای خودمختاری و کنترل شرایط و درس، برخوردار بوده و کارکنان بخش دولتی به‌شمار می‌آیند. فراتر آنکه، هنگامی که دولت‌ها، زیر بحران‌های مالی دوره‌ای قرار داشته و بر شرایط کاری آموزگاران تأثیرشدیدی گذارده‌اند، سیستم‌های آموزشی، روی‌هم‌رفته، با قانونمندی‌های محض «سودآورانه» به پیش برده نمی‌شده‌اند. به بیانی دیگر، با زبان همراه بوده و دولت‌ها با تحمل هزینه‌هایی، سودآوری را به مهار بحران واگذار کرده‌اند. در برابر این دیدگاه، بورلی سیلور نویسنده کتاب نیروهای کار، جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون...، پرسش کانونی این است که

جایگاه طبقاتی آموزگاران و نیروی کار صنعت آموزش در ایران به ویژه در شرایط اوج یابنده‌ی همایش‌ها و مطالبات آموزگاران به یکی از موضوع‌های بسیار چالش‌برانگیز تبدیل شده است. گرایشی در میان است که این بخش از نیروی عظیم طبقاتی را از بدنه‌ی طبقه کارگر جدا ساخته و آنرا به «طبقه متوسط» یا لایه‌های خرده بورژوازی پیوند زده شود. این واکنش، جدا از نگرش و گرایش طبقاتی، گونه‌ای از رتبه‌گرایی محوری و خودکم‌بینی و حس تحقیر شدگی از «کارگر» نامیدن آموزگاران و درخواست اعطای عنوان «کارمند» به جای آن به‌شمار می‌آید. این تلاش نوعی واکنش «ذهنی» لایه‌های میانی در هراس از فروافتادگی به درون طبقه کارگر و نفرت از لایه‌های فرادست است. این نگرش نابرخوردار از پایه‌مندی تئوریک، نه تنها امتیازی برای این بخش بزرگ نیروی اجتماعی به دست نمی‌آورد، بلکه به ضداتحاد و همبستگی و یکپارچگی طبقاتی رویکرد دارد و سرانجام به سود استعمارگران و مناسبات حاکم یاری می‌رساند. این تلاش به ویژه زمانی که از پشتیبانی‌های سندیکالست‌های رفرمیست در داخل و خارج از ایران پشتیبانی می‌شود، تا رفرمیسم، یعنی حفظ مناسبات حاکم آخرین ایستگاه و خواست آنان است، ماندگار باشد. این راستا، بیش از همه به خود کارگران بخش آموزش و فرهنگی آسیب می‌رساند و آنرا ایزوله و در چارچوب صنفی تنها و سرگردان و به تکرار گذشته‌های خویش اسیر می‌سازد. این تلاش، نیروی عظیم صنعت آموزش را از نیروی طبقاتی و رادیکال کارگری جدا می‌سازد و در چنین روندی است که در یک سوی به اتحاد و رزمندگی و یکپارچگی کل طبقه آسیب جدی وارد می‌آورد و در سوی دیگر، خواهی نخواهی به ماندگاری مناسبات طبقاتی حاکم نیرو می‌بخشد.

بنا به آموزش‌ها و ارزیابی‌های مارکس و انگلس از مفهوم طبقه و با دریافت مفهوم طبقه، به تبیین جایگاه آموزگاران و فرهنگیان در طبقات اجتماعی، آموزگاران و به بیانی عمومی‌تر، تمامی کارکنان فرهنگی لایه‌های پایین صنعت آموزش، بخشی از طبقه کارگر را ساختار می‌دهند.

در بخش پیشین، نیز اشاره شد که بنا به پژوهش جامعه‌شناسیک علمی زن اندیشمند، بورلی

رتبه بندی را براساس «توانایی» های آموزگاران تغییر دهد. در این طرح استثماری سابقه ی کار آموزگاران اهمیت نداشت و تنها توانایی در خدمت به سرمایه داری، یعنی تن سپردن به شدت یابی استثمار، پذیرش سطح پایین و تحمیلی دستمزدها و حقوق کم و خاموشی بود.

این رویکرد به کشورهای پیرامونی متروپل سرمایه و جانبی نبود، بلکه در کشورهای مرکزی سرمایه گسترش یافته بود و چهره نمای دهه ۱۹۸۰ تا کنون بوده است.

## استرالیا

به گزارش گاردین آموزگاران مدارس دولتی نیوساوت ولز در استرالیا در ششم دسامبر ۲۰۲۱ برای اولین بار در یک دهه گذشته دست به اعتصاب صدها هزار نفره زدند که از سوی رسانه ها به «توفان کامل» نامیده شد.

آنجلو گاوریلاتوس رهبر فدراسیون آموزگاران نیوساوت ولز گزارش داد که در گفتگو با دولت برای رسیدگی به بحران کارگران آموزشی در سراسر ایالت، همه ی گزینه ها از بین رفته است.

گسترده‌گی این اعتصاب در همسنجی با نمونه بیش از یک دهه گذشته در واکنش به "بحران بی مانند بود". آموزگاران در این اعتصاب عظیم در سراسر ایالت علیه رکود دستمزدها و افزایش حجم و شدت کار به پا خاسته بودند.

رهبران فدراسیون سندیکالیستی گزارش دادند که در درازای ۱۸ ماه گذشته، ما تمام گزینه‌های موجود را برای دستیابی به توافقی از راه گفتگو با دولت به پایان رسانده‌ایم. هر سال از آموزگاران خواسته شده است که بیشتر کارکنند و بیش از سال پیش، دستمزد آنها در مقایسه با سایر مشاغل کاهش یافته است. اتحادیه رفرمیست در لابی گری برای افزایش دو و نیم درصدی با دولت ناکام مانده بود.

تحقیق گالوپ، در فوریه ۲۰۲۱ به دولت هشدار داد که «سطوح دستمزدهای موجود و پیش‌بینی‌شده برای سه تا پنج سال آینده در این حرفه و برای کیفیت آموزش در دسترس دانش‌آموزان مدارس دولتی خطرناک است.» به این بیان که کاه شدستمزدها، و شدت یابی استثمار، واکنش سهمگین کارگران صنعت آموزش را در پی خواهد داشت.

## آرژانتین

نمونه آرژانتین در ۲۲ مارس ۲۰۱۷، یک اعتصاب و خیزش درخشان کارگری بود. در این روز، بیش از چهارصد هزار آموزگار از سراسر آرژانتین در میدان و

آمارهای دانشگاه جان هاپکینز با تلاش بورلی سیلور در کتاب نیروهای کار و... آشکار می شود در اعتراضهای نیروی کار آموزشی (۲۳ کشور) از گسترهی اعتراضهای کارگری در بخش راهآهن (۱۷ کشور)، خطوط هوایی (۱۷ کشور) و کشتیرانی و بنادر (۲۰ کشور) فراتر بوده است.

از نیمه دوم سالهای ۱۹۵۰ تا اکنون دهه سوم سده ۲۱ شاهد افزایش شمار کارگران صنعت آموزش، و همزمان افزایش شمار اعتصاب های و تناوب دوره ای، به هم پیوستگی و رادیکالتر شدن اعتصاب ها هستیم. به یاد داشته باشیم که اعتصاب، ویژگی واکنش و اعتراض و سلاح طبقاتی در برابر ستم و استثمار طبقاتی است. این روند و تصویر بیانگر سرشت استثماری کار در این بخش از مناسبات سرمایه داری است.

## یونان

برای نمونه، تظاهرات آموزگاران در یونان در سالهای اخیر، یکی از مهمترین و سراسری ترین تظاهرات در این کشور است. روزهای نخست اکتبر ۲۰۲۱ در شهر آتن که با حمله پلیس به آموزگاران معترض و شلیک گاز اشک‌آور و استفاده از ماشین‌های آتش نشانی همراه بود تکرار تظاهرات عمومی سالهای بحران ساختاری و ورشکستگی یونان بود. دولت کریاکوس میتسوتاکیس از سوی



بورژوازی حاکم با به قدرت نشاندن پس از یک دهه بحران مالی فاجعه بار و جاری برای بازپرداخت بهره های انباشته شده وام های ویرانگر بانکهای آلمانی و دیگر شرکای تروئیکای اتحادیه اروپا، زیر نام «کارآیی» به رفرم های گسترده ای دست زد. این رفرم ها در ادامه ریاضت های اقتصادی و فلاکت بر جامعه به ویژه کارگران، بیشتر خدمات اجتماعی را حذف کرد و به اجرا درآمد. سرازیر آموزگاران و بخش آموزش دهها هزار نفره به ویژه در آتن، پایتخت یونان، از جمله اعتراض به این اصلاحات دولتی یا در واقع زدودن بقایای حقوق و خدمات اجتماعی بود.

دولت دست راستی، وظیفه گرفته بود تا با این رفرم به سود بقای مناسبات حاکم و پرداخت دسترنج کارگران و هستی جامعه، تغییر نظام

افزایش درصد نامنویسی دانش آموزان در آموزشگاهها به درستی و سراسر است، نشاندهنده میزان افزایش به کار گرفتن و استثمار آموزگاران میباشد. بنا به تحقیق ها و داده های آماری بورلی سیلور در کتاب نیروهای کار، جنبش های کارگری و... نامنویسی در آموزشگاه در تمامی سطوح به ویژه در دوره های ابتدایی، در آمریکای لاتین در دههی ۱۹۶۰، در آفریقا و خاورمیانه در دههی ۱۹۷۰ و در آسیا در دههی ۱۹۸۰ گسترش باورنکردنی یافت. در میانهی سده بیستم نامنویسی در مدارس ابتدایی در کشورهای با درآمد بالا یعنی متروپل ها [اجباری و] همگانی و رایگان بود. در دههی ۱۹۹۰ نامنویسی در دبیرستانها در کشورهای با درآمد بالا نیز تقریباً به صورت همگانی درآمد. براساس آمارهای یونسکو (این رشد در کشورهای تهی دست، نزدیک به ۵۰ درصد بود. اهمیت صنعت آموزش همچنین از مشاهده رشد میزان استخدام آموزگاران در آمریکا مشخص میشود که در بخش آموزش همگانی (عمومی) نیمی از تمامی مشاغل دولتی را در سال ۱۹۹۰ دربرمیگرفت.)

افزایش پرشتاب شمار نیروی کار آموزشی در سطح جهان، به میانهی سده ی بیستم بازمیگردد. بنابر آمار یونسکو [UNESCO] با افزایش هشت میلیون نفر در سال ۱۹۵۰، به ۴۷ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ صنعت آموزش نه تنها عرصهای برای رشد سریع فرصتهای شغلی بوده، بلکه در گسترهی جهانی با رشدی فزاینده، به میدان اعتراضهای کارگری نیمهی دوم سدهی بیستم نیز تبدیل شده است.

بنابر دادههای آماری پایگاه اطلاعاتی گروه جهانی کار، صنعت آموزش [ در شمار چند صنعتی است که در دهه های پایانی سدهی بیستم با افزایش اعتراضهای کارگری روبرو بوده است. از آن گذشته، گسترهی جغرافیایی اعتراضهای نیروی کار آموزشی بسیار فراتر از نمونه های تاریخی آن در صنایع بافندگی و خودروسازی بوده است. بورلی سیلور در کتاب ارزشمند خود با نمایه آماری و جدول هایی نشان می دهد که در سنجش با پانزده کشور برای صنعت بافندگی و تنها یازده کشور برای صنعت خودروسازی و اعتراضها در صنایع خودروسازی، اعتراضهای نیروی کار آموزشی در بیست و سه کشور از مرز آستانهی معیاری برای ثبت اعتراضهای کارگری فراتر رفته است. ] در گستره ی جغرافیای جهانی با استفاده از همین داده ها و

خیابان های «پلازا د مایو» در بوئنوس آیرس به مارش درآمدند. آنان سیل وار به سوی وزارت آموزش پرورش روی آوردند. این یک واکنش طبقاتی در برابر فلاکت ها و ویرانگری های سرمایه داری و نئولیبرالیسم آن بود.

دولت های نئولیبرال دهه ی ۱۹۹۰ اقتصاد آرژانتین را با مقررات زدایی، یعنی قانون زدایی علیه کارگران بر سر کارگران و فرودستان آوار ساختند. به هزینه گرسنگی کارگران و فرودستان، باید بدهکاری های سرمایه داران را به وام پردازان، یعنی سرمایه داران جهانی نمونه ی صندوق بین المللی پول بازپرداخت می شد. دولت با کسری بودجه، در حالیکه سود و انباشت سرمایه در دست سرمایه داران انبوه تر شده بود، باید بدهی های انباشته شده و بهره بر بهره را بازپرداخت می کرد. برای این منظور، بیشتر دارایی های دولتی و از جمله آموزش و پرورش را خصوصی کردند، تولید صنعتی محلی را رفته رفته از میان بردند و نیروی کار را در برابر وضع موجود «نرمش پذیرتر» یا به بیانی تسلیم پذیر کردند. اداره نظام آموزش و پرورش با نوعی فدرالیسم از دولت مرکزی به استان ها منتقل شد، اما منابع مالی را به استان ها وانگذازدند. نتیجه فاجعه بار بود: استان های ثروتمند دستمزد معلمان را تا ۱۵ برابر بیشتر از سهمیه فقیرترین استان ها پرداخت کردند، و با قانون زدایی با وعده و شعار «دستمزد برابر، برای کار مساوی» را زیر پا نهادند.

در بحران اقتصادی ۲۰۰۱-۲۰۰۲ آرژانتین، بسیاری از استان ها به دلیل نبود بودجه، دستمزد آموزگاران را با شبهه ارز یا اوراق قرضه پرداخت می کردند. حتی برخی از استان ها به طور کلی از پرداخت دستمزدها سر باز زدند. در اواخر دهه ۱۹۹۰، دولت های نئولیبرال از "ولایات غیرقابل دوام" سخن گفتند.

سال ۲۰۰۳ زمانیکه دولت نئولیبرال جابجا می شد، دولت رفرمیست وعده داد تا بخشی از آسیب های وارد شده در دوران نئولیبرال را با «ترمیم» کند و وعده بازگشت به دهه ۹۰ را داد. این رفرمیسم، نزدیک به ۲۰ سال با وعده های دروغین، بقای مناسبات و انباشت سرمایه را کارگزاری کرد.

خیزش چهارصد هزار نفره ی آموزگاران در مارس ۲۰۲۱ در میدان پایتخت با درخواست افزایش ۳۵ درصدی دستمزد آموزگاران، واکنشی در برابر مناسبات سرمایه داران بود. دستمزد یک آموزگار مدارس ابتدایی حتی هزینه سبد غذایی ساده و حداقل برای یک خانواده برای زنده ماندن بخور و نمیر را پوشش نمی دهد.

در چهل و یکمین سالگرد کودتای نظامی در درازای هفت سال (۱۹۷۶-۱۹۸۳) دولت نظامی دستکم سی هزار تن را ناپدید و به قتل رساند که بسیاری از آنها کارگران و کمونیست ها و فعالان اتحادیه ها، از جمله رهبران فرهنگیان مانند ایسانئورو آرانسیبیا و مارینا ویلته بودند. میدان مایو و خیابان های ی این میدان در ۲۴ مارس ۲۰۲۱، دوباره پر شدند، زیرا نزدیک بر نیم ملیون تن خواستار «حافظه، حقیقت و عدالت» شدند. از جمله استراتژی های دولت به رهبری «ماکری»، تلاش برای حذف سندیکای رزمنده ی کارگران مترو در بوئنوس آیرس و نیز تلاش علیه حتا تشکل های آموزگاران بود. رئیس جمهور همچنین برای خصوصی سازی آموزش عمومی مدعی شد که «کارنامه ی دانش آموزان در مدارس تحت مدیریت دولتی بسیار پایین تر از دانش آموزان مؤسسات آموزشی خصوصی است».

گزارش ها نشان می دهند که ۷۰ درصد دانش آموزان آرژانتینی به مدارس دولتی می روند. این اکثریت عظیم با کاهش بودجه، با بیرحمی از ادامه آموزش محروم می ماندند و آموزگاران یا باید به استعمار شدید در بخش خصوصی تن بسپارند و یا به کارهای دیگر روی آورند. آنچه هدف ماکری و دولت سرمایه داری است از بین بردن حتا بقایای آموزش سکولاریسم و آموزش رایگان و عمومی به تبدیل آموزش به یک کالای تمام عیار در آرژانتین است.

این همان الگوی جهانی نمونه شیلی و ایران و ترکیه و... یا بخش هایی از سیستم آمریکایی است. خصوصی سازی و مقررات زدایی و شدت یابی استثمار، چهره نمای استبداد سرمایه داری و به ویژه بازار اقتصاد آزاد و نئولیبرالیسم است. آموزش باید به سان یک کالا با عدم امکان دسترسی به آموزش عالی برای طبقات پایین و حتا خانواده های لایه های میانی خرده بورژوازی پذیرفته شود.

در راستای کالوارگی آموزش، حمله به دانشگاه ها و خصوصی سازی آنها نخستین سنگر کوبی ها بود و سپس الگوی خصوصی سازی و حمله به کل سیستم آموزش عمومی گسترش یافت. این یک سیاست و رویکرد جهانی نئولیبرالیسم بود.

در اعتصاب های آرژانتین، روی برنرها از جمله نوشته شده بود: «ماکری! تنها چیزهایی که در مدارس دولتی فرو میریزند سقف ها هستند، زیرا دولت بودجه ای نمی دهد.» این فروریزی تنها در آرژانتین نبود، در ایران دیوارها و سقف های مدارس بودند که بر سر دانش آموزان و آموزگاران فرومی ریختند.

در سراسر جهان و از جمله در آرژانتین و استرالیا و آمریکای شمالی و اروپا، فوران اعتصاب ها فراتر از خواست ساده دستمزدها بوده اند. تنها دولت نئولیبرال ماکری در آرژانتین خونتهای خونین نبود که شمشیر را از روی بسته است و با «هشدار به آموزگاران» در حال کاهش بودجه سیستم آموزشی عمومی، کاهش دستمزدها، نقض حقوق و قوانین کار خود حکومت های بورژوازی و قراردادهای جمعی است، به کناره راندن یا نابودی حتا اتحادیه های رفرمیستی در دست دولت هاست تا کوچکترین ابزار دفاعی را از کارگران بازپس بگیرند.

\*\*\*

- بورلی ژ. سیلور، نیروهای کار، جنبش های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰، دانشگاه جان هاپکینز، ترجمه عباس منصوران، صص ۲۵۹-۲۵۰، برگرفته از نسخه ی دانشگاه کمبریج، نخستین نشر به زبان فارسی، نشر نخست، آلفابت ماکسیم، سوید ۲۰۰۳.

اصطلاح فوردیسم را آنتونیو گرامشی، اندیشمند و کمونیست ایتالیایی در دهه ی ۱۹۳۰ به کار برد. این روشمندی تولیدی، در کارخانه های اتومبیل سازی هنری فورد تدوین شد که در آن کارگران بر روی یک خط تولید کار میکنند، وظایف تخصصی را به صورت مکرر انجام میدهند و به تکنیک های استاندارد تولید انبوه وابسته به استفاده از خط مونتاژ و در حال چرخش و عملکرد تکراری وظایف بستگی داشت. با هژمونی کامل گلوبالیزاسیون سرمایه و نئولیبرالیسم در دهه ۱۹۷۰، روشمندی پسا-فردگرایی به سیستم مسلط بر تولید اقتصادی، مصرف و پدیده های اقتصادی و اجتماعی کشورهای صنعتی تبدیل می شود. پسا فوردیسم، در تضاد با فوردگرایی با تغییرات در صورت بندی های نیروی کار، رشد فرآیندهای تولید و گردش کار با تکیه بر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات و نیروی کار دیجیتال است قرار می گیرد.

مانوئل کاستلز (زاده ی ۱۹۴۲، بارسلون) در برهه ی فاشیسم فرانکو به عنوان یک دانشجوی چپگرای تندرو، از سوی حکومت دیکتاتوری فرانکو تبعید شد. او به پاریس رفت و آموزش یافت و از رهبران جنبش چپ نو جریان انقلابی ۱۹۶۸ و در سال ۱۹۷۲ متنی تاثیرگذار زیر عنوان یک پرسش شهری: رهیافتی سوسیالیستی، نگاشت که او را به یک سوسیالیست ساختارگرا، لویی آلتوسر شهرت داد.

پیتر دراگر (۱۹۰۹-۲۰۰۵) از نظریه پردازان مشهور مدیریت

نیما مهاجر

# تشکل توده‌ای و سازماندهی اجتماعی کارگران



افکار بورژوازی و خرده‌بورژوازی نمی‌شود - هر چند این خطر بالقوه وجود دارد - تشکل‌های محل زیست توده‌های کار و زحمت، مشروط به آنکه در صفوفشان تئوری انقلابی و سنت کارگری هژمون باشد؛ همسو و هم جهت با تشکل‌های کارگری محل کار، توازن قوا را به زیان سرمایه‌داران و به سود جبهه‌ی کارگری تغییر می‌دهند. حفظ اتحاد گسترش‌یافته‌ی طبقاتی و تقویت اتوریته‌ی سوسیالیسم علمی - علم‌رهایی طبقه‌ی کارگر - هم در تشکل‌های کارگری هم در تشکل‌های توده‌ای، محصول حضور آگاهانه و عملی کارگران انقلابی - پراکسیس - و رسالت کمونیست‌های پیشرو است.

مضافاً، ضرورت این شکل از سازماندهی از آنجا ناشی می‌شود که لایه‌های زیادی از طبقه‌ی کارگر خارج از بخش تولید و صنعت استثمار می‌شوند. کارگران رشته‌های آموزش، خدمات، بهداشت، شهرداری‌ها، کارگران کارگاه‌های کوچک، دورکاری و نیروی کار در خانه، کولبری، سوختبری، دستفروشی، کار مجانی زنان در منزل و در مجموع تهیدستان شهر و روستا جزو لایه‌های پراکنده‌ی طبقه‌ی کارگر هستند. پیشرفت تکنولوژی تولید و سیاست‌های سرمایه‌داری موجب شده است روز به روز جمعیت کارگران پراکنده افزایش پیدا کند و شمار کارگران صنعتی رو به کاهش باشد. حاکمان سرمایه به خوبی می‌دانند که اجماع مداوم نیروی کار در بخش تولید و زیر سقف یک کارخانه و درک روشنی که به تدریج از سرنوشت و مطالبات مشترک خودشان پیدا میکنند، کارگران این قسمت‌ها را به سمت مقاومت سازمان‌یافته و متحدانه در مقابل کاهش دستمزدها و بدتر شدن شرایط کار و زندگی سوق می‌دهد. بنابراین در مقابل این خطر بالقوه از یکطرف به نهادینه کردن تفرقه در بین کارگران تحت نام ملت، مذهب، صنف، قراردادهای کاری متفاوت، دستمزدهای مختلف، میزان تخصص، یدی و غیر یدی بودن نیروی کار و ... روی آورده‌اند؛ از طرف دیگر تا جایی که ممکن است کارگاه‌ها را کوچکتر کرده‌اند و از متمرکز شدن کارگران در یک محل کار دوری گرفته‌اند، تا از اجماع مداوم و قدرت متشکل کارگری جلوگیری کنند. آنها همچنین با رواج دادن طرح پیمانکاری و تقسیم کردن کارگران،

سازماندهی اجتماعی کارگران در تشکل‌های توده‌ای در کنار سازمانیابی کارگری در کارخانه، شکل دیگری از تشکل‌یابی کارگران و زحمتکشان در مبارزه علیه مناسبات سرمایه‌داری است. نهادهای توده‌ای امر متشکل کردن لایه‌های پراکنده‌ی طبقه‌ی کارگر، زحمتکشان غیر پرولتری، بیکاران، زنان ستم‌دیده و مبارزین اجتماعی‌ای که افقی کارگری-انقلابی و ضد سرمایه‌دارانه دارند را بر عهده‌ی می‌گیرند. کمیته‌های محلات، کمیته‌ی بیکاران، تشکل‌های توده‌ای زنان، تشکل‌های والدین دانش‌آموزان، کانون‌های توده‌ای زیست محیطی و ... اشکال مختلفی از سازماندهی توده‌ای هستند. تشکل‌های توده‌ای علاوه بر پیوندهای کارگاهی و کارخانه‌ای کارگران با یکدیگر، پیوندهای اجتماعی طبقه‌ی کارگر را تقویت می‌کنند. تاریخ جنبش طبقه‌ی کارگر هم نشان می‌دهد که مبارزات کارگری در چهارچوب کارخانه محدود نمانده است. چرا که هر چند محیط کارخانه به‌عنوان محلی که در آنجا استثمار کارگران صورت می‌گیرد، مأمن مقدس سرمایه به‌شمار می‌آید؛ اما سلطه‌ی سرمایه‌داری به کارخانه محدود نشده است و برای حفظ مناسبات بورژوازی سرکوب سیستماتیک علیه کارگران را در بیمارستان، مدرسه، رسانه‌ها، محلات، خیابان و کل محیط اجتماعی اعمال می‌کند. اگر بورژوازی منطق و مناسبات سود و سرمایه را به گستره‌ی جامعه پیاده می‌کند، کارگران هم به مبارزه‌ای در همین سطح روی می‌آورند. محل زندگی زنان و مردان و خانواده‌های کارگری به مثابه‌ی مکانی که در آنجا بازتولید نیروی کار بطور روزانه و «نسل»ی صورت می‌گیرد؛ محل تحصیل زحمتکشان و فرزندانشان به مثابه‌ی مکانی که در آنجا سرمایه تلاش می‌کند بنا بر نیاز بازار و تولید نیروی کار با کیفیت، ارزان و مطیع پرورش دهد؛ و تمامی بخش‌های خدمات و بخش‌هایی که شرایط استثمار و تولید، تحت مناسبات سرمایه‌داری را فراهم می‌سازند؛ در یکایک این نقاط و به گستردگی کل اجتماع، سازمانیابی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر ممکن و ضروری است. برعکس آنچه که سوسیالیست‌های مکتبی در مورد تعریف طبقه‌ی کارگر و مبارزات این طبقه به‌دست می‌دهند، متشکل شدن لایه‌ها و رشته‌های مختلف کارگری، زحمتکشان غیر پرولتری و ستم‌دیدگان جامعه الزاماً منجر به آلوده شدن این طبقه به فرهنگ و

سرمایه‌داری در جهان بود. وی ۳۵ کتاب نگاشته است که به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده‌اند. ۱۶ کتاب او در زمینه جامعه، اقتصاد و سیاست است.

THEORIES OF SURPLUS VALUE, VOL. ۱۱. P. ۳۱. ۱۰۴, ALSO MARX - ENGELS COLLECTED WORKS (LONDON: LAWRENCE AND WISHART, ۱۹۷۵) - P. ۴۴۸

LAWN, OZGA)

(۸-۱۹۸۸:۸۷

LEGTTERS از نقل شده ۱۹۹۳: ۷.

Marshall and.

Wood ۱۹۹۵: ۱۱.

(براساس آمارهای یونسکو نقل شده از LEGTTERS ۱۹۹۳: ۷

بورلی ژ. سیلور، نیروهای کار، جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰، دانشگاه جان هاپکینز، ترجمه عباس منصوران، صص ۲۵۹ - ۲۵۰، برگرفته از نسخه‌ی دانشگاه کمبریج، نخستین نشر به زبان فارسی، نشر نخست، آلفابت ماکسیم، سوید ۲۰۰۳. جدول ۳، ۱ و ۳، ۲ را با هم مقایسه شود.

NSW PUBLIC SCHOOLTEACHERS TO STRIKE FOR FIRST TIME IN A DECADE AS SECTOR FACES 'PERFECT STORM' | NEW SOUTH WALES | THE GUARDIAN

سعی می‌کنند رویارویی توده‌ی وسیع کارگری را با یک کارفرمای مشخص به قهقرا ببرند.

سرمایه‌داری که روزگاری با جمع کردن کارگران در مراکز تولید، گورکنان خود را به وجود آورد، مدتهاست به این نقطه ضعف خود پی برده است و با ترفندهای مختلف به پراکندن نیروی کار می‌پردازد. اما از آنجا که تضادهای درونی این نظام پایانی ندارد، اینجا نیز با یکی دیگر از تناقض‌های ساختاری مواجه شده است. بورژوازی با این سیاست‌ها طیف وسیعی از کارگران و تهیدستان را به وجود آورده است که مطلقاً چیزی برای از دست دادن ندارند. تهیدستان شهری از مسکن مناسب، کار دائم، بیمه، امنیت جانی یا هر چیزی که ممکن است بخشی از طبقه‌ی کارگر داشته باشد، محروم‌اند. آنها اساساً ذره‌ای منفعت در حفظ ساختار و مناسبات موجود ندارند. با چنین خصوصیتی است که این بخش از کارگران و ستمدیدگان جامعه به شدت عصیان‌گراند و انفجارگونه طغیان می‌کنند. جنبش جلیقه زردهای فرانسه، خیزش‌های موسوم به بهار عربی، قیام‌های توده‌ای دیماه ۹۶، آبان ۹۸ و قیام آب در اصفهان و خوزستان، نمونه‌های بارزی از برآمد خودانگیخته‌ی خشم توده‌هاست. حالت خودانگیختگی این برآمدهای توده‌ای نشان می‌دهد که ریشه‌های خیزش عمیق است و قیام‌ها اجتناب‌ناپذیراند.

از طرفی، قیام توده‌ها را از حالت رخوت و بی‌اعتنایی سیاسی بیرون می‌برد و کارگران و زحمتکشان را وسیعاً به دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت و آینده‌ی قدرت سیاسی ترغیب می‌کند. به این ترتیب اگر رکود مبارزه‌ی طبقاتی به رشد رفرمیسم می‌انجامد با خروش توده‌ها، زمینه‌ی رشد سریع افکار انقلابی به وجود می‌آید. تشکل‌های توده‌ای به سرعت از خواست‌های صنفی-حرفه‌ای-پیشه‌ای تنگ‌نظرانه عبور می‌کنند و خواست‌های کل‌مزدبگیران و ستمدیدگان را به مطالبه‌ی اصلی تبدیل می‌کنند. تهیدستان شهر و روستا بنا به ماهیتی که دارند، سریعاً از جنبشی اقتصادی-رفرمیستی به حرکتی سیاسی-انقلابی ارتقا می‌یابند. به محض آنکه یخ از جا کنده شود و دوران رکود به پایان برسد، ماهیت این بخش از کارگران آنها را مجاب می‌کند که به مثابه‌ی یک طبقه و در مقابل کل دولت بورژوا-نه در برابر یک بخش از حاکمیت سیاسی یا کارفرمای یک واحد تولیدی- به میدان بیابند. به همین دلیل است که صنفی‌گرایان و رفرمیست‌های «خشمگین از امپریالیسم و ترسان از انقلاب»

دشمنی دیرینه و تخفیف‌ناپذیری با تشکل‌های توده‌ای دارند. این چنین است که امروز خطر انقلاب، سرمایه‌داری را بیش از گذشته تهدید می‌کند. اما بدون دخالت آگاهانه و نقشه مند پیشروان سوسیالیست، هرگز پتانسیل انقلابی موجود در ابعاد توده‌ای از قوه به فعل در نمی‌آید.

طردشدگان جامعه اگر چه به لحاظ موقعیت طبقاتی جزو متحدین طبقه‌ی کارگر به شمار می‌آیند، اما تا زمانی که بی‌شکل و بی‌سازمان باشند عمدتاً به بازیچه و ابزار دست رسانه‌های ثروتمند بورژوازی، قدرت‌های امپریالیستی، نیروهای ارتجاعی و لیبرالی و حتی فاشیسم تبدیل می‌شوند. به همین دلیل سازمان دادن و آگاه کردن این بخش از زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه رسالت مهم پیشروان کارگری است. غفلت از این وظیفه‌ی خطیر طبقاتی باعث می‌شود که همین بخش از کارگران به نیرویی در تقابل با منافع و استراتژی پرولتاریا تبدیل شوند. انقلاب به سازماندهی و تدارک نیاز دارد و گرنه همانطور که لنین می‌گوید: «بازی با قیام جایز نیست». لوئی آنتوان لئون دو سن ژوست انقلابی و سیاست‌مدار فرانسوی در توصیف انقلاب کبیر فرانسه گفته است: «کسانی که انقلاب را نیمه‌تمام انجام می‌دهند، در واقع گور خودشان را کنده‌اند». والتر بنیامین نیز در جایی می‌گوید: «(ظهور) فاشیسم همیشه در شکست انقلاب ریشه دارد.» وی همچنین می‌افزاید: «در صورت پیروزی دشمن حتی مردگانمان هم ایمن نخواهند بود». سوسیالیست‌ها و طبقه‌ی کارگر ایران با این واقعیات تلخ آشنا هستند و طعم شکست انقلاب را در سال ۱۳۵۷ چشیده‌اند.

اگر ایجاد تشکل‌های توده‌ای پاسخی است به سوال «چه باید کرد؟»، پای نهادن به عرصه‌ی عمل تنها با دادن جوابی روشن به سوال «از کجا باید آغاز کرد؟» ممکن خواهد شد. تشخیص نقطه‌ی شروع و تعیین شکل ایجاد تشکل‌های توده‌ای به عهده‌ی پیشاهنگان محل است. اولین نکته‌ای که باید در نظر گرفت خنثی کردن عامل سرکوب و استبداد است. به همین دلیل، کارگران و پیشروان این طبقه روش‌های مخفی، نیمه مخفی و علنی سازماندهی را متناسب با سطح توازن قوای محلی و سراسری در پیش می‌گیرند. اما برای سازماندهی توده‌ای، قبل از هر چیز لازم است کانونی‌ترین بحرانه‌ی سیاسی-اقتصادی-اجتماعی و در یک کلام بحران انسانی منطقه‌ی جغرافیایی را معلوم کرد. اراده‌ی توده‌ای برای تغییر و مبارزه در

هنگام بحران و در مقابل بحران وجود می‌آید. در گام بعدی پیشتازان کارگری با هماهنگی و همفکری به استقبال فرصت‌های پیش‌آمده در جهت سازماندهی می‌روند. تعیین مهمترین خواسته‌ها و مطالبات عینی که به سرعت توده‌گیر شوند، و اندیشیدن به راهکارهایی که تجمع‌های مداوم و مکرر زنان و مردان کارگر و ستمدیده را ممکن سازد، گام بعدی سازمان دادن توده‌ها است. توده‌ی کارگران در این کانون‌ها و با جمع شدن‌های منظم، به ضرورت برگزاری مجمع عمومی، انتخاب نمایندگان، ایجاد صندوق استقلال مالی، تدوین اساسنامه و تعیین برنامه‌ی عمل پی می‌برند. در حقیقت در جریان این گردهمایی‌ها نطفه‌های اولیه‌ی تشکل‌یابی شکل می‌گیرد. عنصر آگاه نیز با حضور در تجمع‌های موجود توده‌ها یا ایجاد محمل مناسبی برای اجماع توده‌ای، به تبلیغ، ترویج، آموزش طبقاتی و کادر پروری در میان زحمتکشان می‌پردازد. با دخالت مستقیم توده‌ها در امر مبارزه و ارتقای مستعدترین آنها به سطح کادر سازمانده، موازنه‌ی قدرت به سود کارگران انقلابی تغییر می‌کند. متعاقباً، ازدیاد کادرهای انقلابی، تکثیر و گسترش تشکل‌های توده‌ای را به دنبال خواهد داشت.

پیشروان سوسیالیست با حضور مؤثر و اعمال اتوریته‌ی خودشان، افق و سیاست ناظر بر این تشکل‌ها را تعیین می‌کنند و شتابزدگی و انحرافات افکار خرده‌بورژوازی و غیرکارگری را خنثی می‌سازند. پیشاهنگان کمونیست با بسترسازی برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای و گسترش این تشکل‌ها، طبقه‌ی کارگر-نیرو محرکه‌ی اصلی انقلاب- را برای رویارویی با موقعیت انقلابی و به پیروزی رساندن انقلاب کارگری آماده می‌کنند. همانگونه که لنین، آموزگار انقلابی کارگران می‌گوید: «کارگر پراکنده هیچ نیست، کارگر سازمان‌یافته همه چیز است».

گفتنی است، این بحث به شکل مفصل‌تر و جامع‌تری در «جزوه‌ی بهار» فرموله شده است.

بهمن ۱۴۰۰



## افزایش دستمزدها در گروه میدان آمدن نیروی طبقاتی کارگران

تعیین میکنند، ولی مدتهاست که دیگر با کارگر خاموش روبرو نیستند. اکنون مدتهاست که دوره تصمیم گیری بر فراز کارگران در مورد سطح زندگی آنان در اطاق ها در بسته گذشته است. مگر نه اینکه کارگران هفت تپه با تکیه بر اعتصابات سازمانیافته و راهپیمایی های پر شور در میدان یک نبرد بیش از پنج ساله برخی از مطالباتشان را به دشمن تحمیل کردند. مگر نه اینکه کارگران فصلی هفت تپه همچنان برای دستمزدهشان میجنگند، مگر نه اینکه در همین سه ماه گذشته فرهنگیان در چهارگوشه جغرافیای این سرزمین با حضور در خیابانها، با صدور اطلاعیه ها و فراخوانها اعلام کردند که دستمزدهشان چه اندازه باید باشد. مگر بازنشستگان هفته های متوالی نیست که برای حقوقی که کفاف زندگیشان را بدهد، تجمع اعتراضی برپا میکنند. همین ها کسانی هستند که باید سطح دستمزد را تعیین کنند. همین ها تصویر واقعی جنبش کارگری ایران است. اگر کارگران هفت تپه درب شورای اسلامی کار را گل گرفتند چرا نباید افق گل گرفتن درب شورایی عالی کار در مقابل ارتش میلیونی کارگران قرار بگیرد. "شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت" در بیانیه خود به درستی بر همین امر پای میفشارند زمانی که طرح میکنند « اولین حرف ما کارگران اینست که ما برده نیستیم که از بالای سرمان در مورد نرخ مزدمان تصمیم گیری شود و شورایی عالی کار و نمایندگان منتخب تشکلهای

دست ساز حکومت را که تحت عنوان "جامعه کارگری" در آن شرکت دارند را به رسمیت نمی شناسیم و قبول نداریم. »

برای افزایش دستمزدها کارگران شاغل، کارگران قراردادی و روز مزد، معلمان، بازنشستگان، زنان، بیکاران، کارگران فصلی و همه آنهایی که برای یک زندگی مرفه و انسانی مبارزه میکنند لازم است در صنفی واحد کارخانه و خیابان را به میدان ابراز وجود خود تبدیل نمایند و نیروی طبقاتی و اراده خود را متشکل کنند.



گردد و آنگاه بیشرمانه با آب و تاب در بلند گوهایشان بدمند که دستمزدها بالا رفت. در همه این نمایش تهوع آور سخنی در مورد رفاه کارگر در میان نیست. بحث بر سر این است که آن اندازه دریافت کند که تنها بخش ناچیزی از نیروی کارش باز سازی شود و چرخ سرمایه بچرخد. اما اگر قرار است که دستمزد کارگران تعیین شود در اینصورت باید به این نمایشنامه تهوع آور پایان داد. در اینصورت این نمایندگان واقعی کارگران هستند که باید طرف حساب باشند. نه خانه کارگر و شوراها ی اسلامی کذائی. هیچ دلیلی وجود ندارد که پذیرفت در پشت درهای بسته و در دل بده و بستان سه نیروئی که ذاتاً در تقابل با کارگران قرار دارند، میزان دستمزد تعیین گردد.

فراموش نکنیم که مسئله دستمزد تنها مسئله کارگران شاغل نیست. مسئله کارگران بیکار، کارگران فصلی، کارگران قراردادی، کارگران روز مزد، معلمان، پرستاران، مسئله زنان و مسئله همه آنهایی است که از رهگذر فروش نیروی کار خود سهم ناچیزی نصیبشان میشود.



درست همین امر ایجاب میکند که همه اینها که مورد تهاجم و بند و بست شورای سه جانبه قرار دارند، در صفوفی فشرده به خیابان بیایند. چه کسی میتواند مدعی شود که زنانی که به کار بی اجر و مواجب خانگی و یا دور کاری مشغولند، مورد هجوم نیستند. چه کسی میتواند مدعی شود که کارگران روز مزد که در میدانها و محلات حتی برای پیدا کردن یک روز کار باید به رقابت پردازند، قربانیان تهاجم دستمزد های چند برابر زیر خط فقر نیستند.

واقعیت این است که بورژوازی در اینجا فقط به یمن یک دولت سرکوبگر، کارگر خاموش میخوهد و ارزان. اگر نرخ کارگر ارزان را همه ساله در نشست و برخاستهای آخر سال

ماههای آخر سال به روال همه سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی همه آنهایی که از رهگذر فشار بر گروه کارگران ثروت اندوزی میکنند، به حرکت در میآیند. ارکستر بدآهنگی که تمام نوازندگانش با تمام تفاوتها در جایگاهشان آهنگ یک نواختی را مینوازند. آهنگی که قرار است بازم چون ضربه های شلاق بر بدن مزد بگیران فرود بیآید.

از نمایندگان به اصطلاح کارگری در شورایی عالی کار که چیزی جز بازوان دولت و سرمایه داران نیستند، تا نمایندگان دولت که خدمتگذار سرمایه اند و بالاخره نماینده مستقیم بورژوازی حریص به صحنه میآیند. اسم این نمایش تکراری و مسخره را هم سه جانبه گرائی گذاشته اند که خود فریب آشکاری است. اینها در این شورا همزمان علیرغم ظاهر سه گانه شان و چک و چانه زندهای شرکت کنندگان در واقع امر یک جانب بیش نیستند که برخی از آنها تن پوش عاریتی به تن کرده اند. جانب دیگر آنهایی هستند که در کارخانه و کارگاه و در گذر محلات به بردگی کشیده میشوند و

دستمزدهشان حتی کفاف ده روز ماه را نمیدهد. اگر در جوامع متروپل سرمایه داری، اتحادیه های کارگری در چهارچوب پارلمانتاریسم بورژوائی میدان بازی و قدرت چانه زنی دارند، در جمهوری اسلامی از همین نوع اتحادیه ها هم خبری نیست. اینجا خودشان میبرند، خودشان میدوزند و تازه همین دست

دوزشان را هم در عمل دور میزنند. روزی به بهانه عدم بار آوری، روزی به خاطر تورمی که محصول سیاستهای اقتصادی دولت بوده است، روزی به نام دستمزد منطقه ای، روزی به نام مزد توافقی و روزی به بهانه کرونا، همین دستمزدها را هم بموقع پرداخت نمی کنند.

در ماه های آخر سال بازار عدد و رقم پر رونق میشود. میزان تورم در یک چشم به هم زدنی تک رقمی میشود، آنهم در شرایطی که قیمت کالاهای اساسی مورد نیاز دو، سه برابر شده است. خط فقر اعلام میشود و بر سرش چانه زنی صورت میگیرد تا در صورت به اصطلاح انصاف کارفرما به حداقل دستمزد چند برابر زیر خط فقر کارگران چند درصدی اضافه





## اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست درباره تعیین حداقل دستمزد سال ۱۴۰۱

### مبارزه برای افزایش دستمزدها، امری است حیاتی و تعطیل ناپذیر!

تا زمانیکه سرنوشت کار و زندگی کارگران بدست خود و نماینده های انتخابی شان رقم زده نشود، در بر همین پاشنه جرم و جنایت سرمایه داری اسلامی خواهد چرخید.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست همراه با طبقه کارگر تا تحقق رفاه و حاکمیت کارگران بر سرنوشت خویش و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار نظام شورایی کارگران و زحمتکشان مبارزه می کند. مبارزه برای افزایش دستمزد یکی از اولیه ترین و مهمترین و اساسی ترین مبارزه کارگران علیه سرمایه محسوب می شود و به هیچ وجه تعطیل بردار نبوده و نیست.

ما ضمن حمایت از حداقل دستمزد ماهانه پیشنهادی در بیانیه تشکلات مستقل کارگری و بازنشستگان و معلمان و ... بر این نکته تاکید می کنیم که دستمزدها باید براساس ملزومات رفاه مکفی در زندگی کارگری تعیین شود و صلاحیت تشخیص این تناسب تنها و تنها به عهده تشکلات مبارز و مستقل و سراسری کارگران است نه تشکلات دست ساز حاکمیت سرمایه دار یا تشکلات زرد.

**سرنگون باد رژیم سرمایه داری**

**جمهوری اسلامی!**

**زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**

امضاها:

اتحاد فدائیان کمونیست،

حزب کمونیست ایران،

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست،

سازمان راه کارگر،

سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



شود که نزدیک به ۷ میلیون کارگر فاقد بیمه های اجتماعی و درمانی می باشند...

اخیرا محسن حاجی بابایی رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی رژیم گفته است که حدود ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کشور نیاز به کمک فوری و آنی دارند.

با این حال افزایش دستمزد چندین برابر زیرخط فقر، که هرساله توسط "شورای عالی کار" تعیین و اعلام می شود، در بهترین حالت تنها شامل بخش محدودی از کل شاغلین در بخش عمومی و خصوصی میشود. اکثریت عظیم کارگران کارگاه هائی که تعداد آنها نزدیک به یک میلیون است و صد ها هزار کارگر پاره وقت و زنان و کودکانی که به تولید خانگی محصولات فرعی و هزاران حاشیه نشین شهرها با دستمزد بسیار ناچیز مشغولند، از شمولیت همین "قانون کار" ضد کارگری، واز، حداقل دستمزد ناچیز نیز خارج هستند.

رژیم سرمایه داری اسلامی با تمام اهرم های حقوقی، قانونی و انتظامی اش و با تمام قوایش تلاش دارد هزینه سنگین تورم و اقتصاد ورشکسته اش را از سفره کارگران تامین کند تا سودآوری مافیای در قدرت و کارفرماهای دزد و فاسدش را همچنان محفوظ نگاه دارد.

اکنون که بسیاری از کارگران و زحمتکشان به اعتصاب، تظاهرات و اجتماعات اعتراضی مشغولند، بیش از هر زمانی به همبستگی و بسیج طبقاتی در صحنه نبرد نیاز هست. رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی ثابت کرده است که یار و غار سرمایه داران و دزدان است و برای حفظ سلطه این استثمارگران از هیچ جنایتی دریغ نخواهد کرد و تضمین کمترین مطالبه اقتصادی در گرو سرنگونی انقلابی آن و بقدرت رسیدن طبقه کارگر است.

تشکلات دست نشانده و سرسپرده رژیم هم نه نماینده کارگران بلکه کارچاق کن سرمایه داران و ابزار مهار جنبش انقلابی کارگران هستند.

«شورای عالی کار» متشکل از نمایندگان دولت، کارفرماها و عناصر وابسته به نهادهای حکومتی در تشکلاتی فرمایشی و ضد کارگری دست ساز رژیم، در دو ماهه پایانی هر سال بدون توجه به نیازها و مطالبات واقعی کارگران که در طول سال فریاد زده اند، رقمی را بر مبنای آنچه که به صلاح حاکمیت و به نفع مافیای قدرت و سرمایه داران است و قبلا حد و اندازه آن تعیین شده است، بعنوان حداقل دستمزد سال پیش رو اعلام میکنند.

طبق تصمیم این ارگان ضد کارگری، تعیین این حداقل دستمزد بر مبنای نرخ تورم و سبد هزینه معیشت زندگی یک خانوار است. با محاسبه این دو عامل، سقف حداقل مزد ماهیانه کارگران حدود ۴.۵ میلیون تومان در نظر گرفته شده است که اگر مبلغی همچون حق مسکن، بن خوارو بار و پایه سنوات هم به آن اضافه شود نهایتا در حدود ۵ میلیون تومان در ماه میشود. این در شرایطی است که خط فقر واقعی بیشتر از ۱۲ میلیون می باشد، ولی شورای عالی کار، و قبحانه نرخ را که چند برابر زیر خط فقر میدانی است اعلام می کند. نرخ تورم در سال جاری طبق گفته بانک مرکزی بین ۴۰ تا ۴۵ درصد در نوسان بوده است و برای سال آینده نرخ تورمی ۵۰ درصدی احتمال میرود که با افزایش ۶۰ درصدی قیمت مواد خوراکی در کنار هزینه سرسام آور مسکن، این حداقل دستمزد که کمتر از یک دوم خط فقر ۱۲ میلیون تومانی است قادر نخواهد بود که حتی نصف هزینه های زندگی یک خانواده سه نفره را پوشش دهد.

بر اساس اعلام وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی تا سال گذشته ۲۶ میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیونی کشور در فقر مطلق زندگی میکردند، با توجه به خروج بیش از دو میلیون نفر از بازار کار بواسطه شیوع مجدد کرونا، برآورد میشود که جمعیت زیر فقر مطلق به ۳۰ الی ۳۵ میلیون نفر افزایش یابد. علاوه بر این گفته می



## اطلاعیه کمیته رهبری کومه له

### درباره ادامه موج دستگیری های وسیع فعالان سیاسی کردستان

گرفته است، با هدف ایجاد ترس و ارعاب مردم جان به لب رسیده اقدام به دستگیریهای کور و فله ای و اعدام فعالان سیاسی و مدنی زده است. موج اخیر دستگیریها در کردستان بخشی جدایی ناپذیر از سیاست عمومی تشدید فضای سرکوب و مقابله با روند رو به گسترش اعتصاب کارگری و مبارزات سراسری معلمان و جنبشهای اعتراضی در سطح سراسری است.

کومه له اقدام جمهوری اسلامی در دستگیری های اخیر را قویاً محکوم می کند و از مردم مبارز و فعالان جنبشهای اجتماعی می خواهد با تمام توان از دستگیر شدگان اخیر حمایت و پشتیبانی به عمل آورند. با تجمع اعتراضی سراسری و متحد در مقابل زندان و دادگاه های رژیم اجازه ندهند این انسانهای مبارز در زندان بمانند. بدون شک فعالان عرصه های اجتماعی و جنبش انقلابی کردستان دوران ترس و وحشت از رژیم را سپری کرده اند. جمهوری اسلامی با اعدام و شکنجه و دستگیری نمی تواند مانع گسترش جنبش مبارزاتی در کردستان و سراسری در ایران گردد. این اقدامات ضد انسانی نه نشانه قدرت بلکه نشانه ضعف و زبونی رژیم است.

#### کمیته رهبری کومه له

(سازمان کردستان حزب کمونیست ایران)

۱۹ بهمن ۱۴۰۰



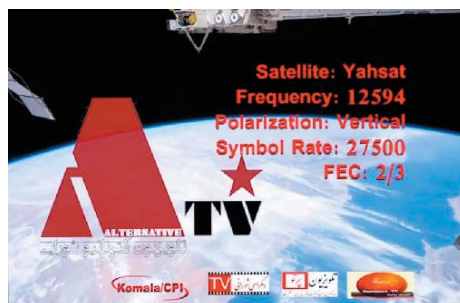
کارگران، مردم مبارز کردستان!

موج سوم تعرض و دستگیری فعالان سیاسی و مدنی در شهرهای کردستان همچنان ادامه دارد. در ادامه دستگیری های فعالان و آزادیخواهان در شهرهای کردستان توسط جمهوری اسلامی، روزهای یکشنبه، دوشنبه و سه شنبه دستکم چهار نفر دیگر در شهرهای جوانرود، سنندج و سقز، توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی دستگیر شدند. البته قبلاً نیز دهها نفر دیگر از شهروندان در شهرهای مختلف کردستان به اتهام فعالیت سیاسی و مدنی توسط اداره اطلاعات و نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و روانه زندان شده اند.

از زمان روی کار آمدن دولت ابراهیم رئیسی این سومین موج دستگیریهای وسیع در شهرهای کردستان است. این یورشها به بهانه های نخ نمای تبلیغ علیه نظام، تجمع و تباری و همکاری با احزاب سیاسی کردستان از سوی نیروهای سرکوبگر امنیتی و اطلاعات سپاه پاسداران انجام گرفته است.

جمهوری اسلامی که دچار بحران عمیق سیاسی و اقتصادی شده است و از تأمین ابتدایی ترین نیازهای زندگی کارگران و مردم زحمتکش عاجز است، در سطح سراسری نیز با اعتصابات و اعتراضات کارگران، معلمان، باز نشستگان و سایر توده های مردم درگیر است. رژیم که می داند در کردستان نیز بر دریایی از نفرت و بیزاری مردم مبارز قرار

تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له برنامه های خود را به همراه تلویزیون های "دمکراسی شورایی"، "پرتو" و "برابری" بر روی کانال ماهواره ای "تلویزیون آلترناتیو شورایی" کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست بر روی ماهواره یاهسات پخش می کند.



#### ساعت پخش برنامه های تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له به وقت تهران:

- آغاز برنامه ها، ۱۷،۳۰، پنج و نیم عصر
- تکرار بار اول، ۲۳،۳۰، یازده و نیم شب
- تکرار بار دوم، ۰۵،۳۰، پنج و نیم صبح
- تکرار بار سوم، ۱۱،۳۰، یازد و نیم قبل از ظهر

برای مشاهده مستقیم بیست و چهار ساعته کانال ماهواره ای تلویزیون های آلترناتیو شورایی (کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست) به سایت حزب کمونیست ایران مراجعه کنید و یا روی لینک زیر کلیک نمایید. <https://alternative-shorai.tv/>

## برای مبارزه علیه زن ستیزی جمهوری اسلامی دست به دست هم دهیم!

مبارزه علیه اشکال خشونت علیه زنان هم در توازن قوای مناسبتری جریان دارد.

این روزها کانون صنفی معلمان ایران در بیانیه‌ی که روز پنج شنبه ۲۱ بهمن منتشر شد، حکومت جمهوری اسلامی را به عنوان مقصر اصلی قتل مونا حیدری، زن ۱۷ ساله اهوازی معرفی کرده است. در این بیانیه که در تلگرام و اینستاگرام کانون منتشر شده آمده است: «قتل مونا حیدری، کودک‌همسر اهوازی بدون بسترسازی قوانین زن‌ستیزانه کنونی امکان‌پذیر نیست. اینکه کودکی در سن دوازده سالگی با اصرار خانواده و بدون اینکه از حمایت‌های قانونی بهره‌مند شود تن به ازدواج اجباری می‌دهد، سرآغاز وقایعی است که در نهایت به چرخاندن سر بریده‌اش در کوچه و خیابان منجر می‌شود.» کانون صنفی معلمان قوانین حاکم بر ایران را «عقب‌مانده» دانسته و تاکید کرده است: «این قوانین بیشترین آسیب‌ها را به زنان جامعه ایرانی وارد می‌سازد و به هیچ عنوان با خواست ملت، با عرف جامعه و

با نگرش امروزی زنان ایرانی همخوانی ندارد.» این بیانیه قوانین کنونی را فرصت‌ساز برای «مردان روان‌پریش» دانسته تا «با آسودگی خاطر دست به جنایت علیه زنانی بزنند که به عنوان خواهر، مادر یا همسر، نخواست‌اند در چارچوب باورهای ارتجاعی و سنتی حاکم زندگی کنند.»

کانون صنفی معلمان ایران مسئولیت پیامدهای این قوانین را تنها بر عهده حاکمیت کنونی ایران و جمهوری اسلامی را مسئول این قتلها دانسته‌اند. جنبش معلمان با توجه به پیوندهای نزدیکی که با نسل جوان و خانواده‌های آنان دارد می‌تواند نقش بسیار تاثیرگذاری در مبارزه با مردسالاری را در میان دانش‌آموزان آغاز کند و بر ضرورت این مبارزه تاکید ورزد. برای مبارزه‌ای مؤثر علیه قتل‌های هولناک ناموسی و هرگونه ستم و تبعیض علیه زنان لازم است زنان کارگر و زحمتکش در ابعاد توده‌ای به میدان بیایند.

گیرد این ضرورت را آشکار می‌کند که مبارزه با فرهنگ مردسالاری را باید از درون خانواده‌ها و محیط‌های آموزشی که در آن زنان بدون هیچ پشت و پناهی به مسلخ‌گاه برده می‌شوند آغاز کنیم.

ما باید بتوانیم با اتکا به آگاهی به ریشه‌های ستم بر زن در جامعه سرمایه‌داری، نه فقط زنانی بار بیاوریم که به خشونت‌گردن نمی‌نهند، بلکه مردانی را هم به اجتماع تحویل دهیم که مبارزه بی‌امان علیه هرگونه اعمال ستمگری و خشونت بر زن را امر تعطیل‌ناپذیر خود بدانند. این امر مستلزم برخورداری از یک



فرهنگ مترقی و انسانی و نهادینه کردن این فرهنگ در درون جامعه است. وقتی ما می‌دانیم ستم بر زن از چه نشأت گرفته است، چگونه به وسیله‌ی دین تقدیس می‌شود، چگونه جمهوری اسلامی به مثابه یک حکومت سرمایه‌داری اسلامی زن را به چشم موجودی می‌بیند که فقط وسیله پاسخگویی به نیاز مردان است، باید بتوانیم ضمن افشا چنین شرایطی، فرهنگ مترقی خود را هم به وجود آوریم. خوشبختانه این روزها امکان انتقال بسیار سریع اطلاعات به وسیله‌ی شبکه‌های اجتماعی به وجود آمده است، بنابراین این امکان وجود دارد که کمونیستها، نیروهای مترقی جامعه و فعالین زنان در عرصه‌های مختلف با در نظر گرفتن این که مبارزه با مردسالاری بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته است، جسورانه تر پا به میدان بگذارند. این روزها با توجه به روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری، اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان که زنان نقش برجسته و چشمگیری در این مبارزات بر عهده دارند و تأثیرات این مبارزات بر فضای سیاسی جامعه

در بیش از چهار دهه حاکمیت زن ستیز سرمایه‌داری جمهوری اسلامی که از همان روزهای اول علیه زنان ایران شمشیر را از رو بست، قتل‌های شنیع ناموسی، به عنوان پیامد سرکوب سیستماتیک زنان در جامعه گسترش پیدا کرد.

رژیم اسلامی که مردسالاری یکی از پایه‌های حاکمیت آن است مردان جامعه را شریک جرم خود کرده است. پر واضح است که نطفه‌ی ستم بر زن زمانی بسته شد که تقسیم کار میان زن و مرد به وجود آمد و با عمیق شدن این تقسیم کار و انباشت، رفته رفته به ستمی بدل شد که به وسیله‌ی آداب و سنن، فرهنگ، دین و قوانین شکل هویتی و قانونی پیدا کرد. در جوامع اولیه‌ای که انباشت به وجود آمده از کار اجتماعی را در تصاحب داشتند، باید مطمئن می‌بودند که این ثروت به فرزندان آنها می‌رسد بنابراین کنترل بدن زن و تنها داشتن یک همسر به ضرورتی بدل شد که باید به هر شکل ممکن انجام می‌شد و ادامه پیدا می‌کرد. بنابراین حتی پیش‌تر از ادیان و مذاهب شناخته شده‌ی امروزی

پدرسالاری، مردسالاری و ستم علیه زن وجود داشته است. اما ادیان و مذاهب مختلف، ستمهای روا داشته شده بر زنان را مشروعیت الهی بخشیدند. آسمانی کردن ستمگری بر زن از جانب دینهای یهودیت، مسیحیت و اسلام هنوز که هنوز است به یکی از بزرگترین معضلات سر راه رهایی زنان در سراسر دنیا بدل گشته است. دود باورهای دینی مبنی بر برتری مرد بر زن فقط به چشم زنان یک جامعه نرفته است. پدوفیلیسم و سوءاستفاده از کودکان نیز ریشه در باورهای دینی دارد. جنایت‌هایی که با وجود تمام نقدهای اجتماعی صورت گرفته و به حاشیه رانده شدن مذهب در جوامع غربی کم و بیش در جریان است. اسقف‌های اعظم که یا خود پدوفیل بوده‌اند و یا سعی کرده‌اند تجاوز بر کودک سه ساله را لاپوشانی کنند، به فرهنگی تعلق دارند که در آن امتیاز پدر و مرد، به هر شکل ممکن باید حفظ می‌شد. بی دلیل نیست که مراکز دینی مانند حوزه‌های علمیه امن‌ترین مکان برای متجاوزین به کودکان هستند. خود اینکه اعمال خشونت یا قتل ناموسی توسط مردان خانواده انجام می

# JAHAN-E-EMROUZ

JE - P:O:Box 75026 50 26 Uppsala SWEDEN  
Editor: **Halmat Ahmadian** , halmatean@hotmail.com

14 February 2022 NO: **463**

## جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

زیر نظر هئیت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق  
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس  
خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- \* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً  
برای این نشریه ارسال شده باشد را  
چاپ می‌کند.
- \* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر  
ماخذ آزاد است.
- \* مسئولیت مطالب با امضا "جهان  
امروز" تحریریه نشریه است.
- \* جهان امروز در ویرایش و کوتاه  
کردن مطالب رسیده آزاد است. این  
امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده  
می‌رسد.
- \* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد  
فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف  
مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز  
۱۲ است.

تماس با  
کمیته تشکیلات دلال کشور  
حزب کمونیست ایران

hvfaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۹۶۴۷۷۰۰۶۰۳۶۵۳  
۰۰۴۳۶۶۰۱۱۹۵۹۰۷  
۰۰۴۶۷۳۷۱۵۴۴۱۸  
۰۰۴۶۷۳۶۸۷۳۰۱۴

تماس با کمیته تشکیلات  
دلال کومه‌له (تکشی)

takesh.komalah@gmail.com

## گرامی یاد ۲۶ بهمن روز کومه‌له



روز کومه‌له روز گرامیداشت یاد هزاران انسان مبارز انقلابی و کمونیست  
است که در راه آزادی و آرمان‌های کمونیستی با سربلندی جان باختند  
یاد همه جانب‌باختگان راه سوسیالیسم گرامی باد

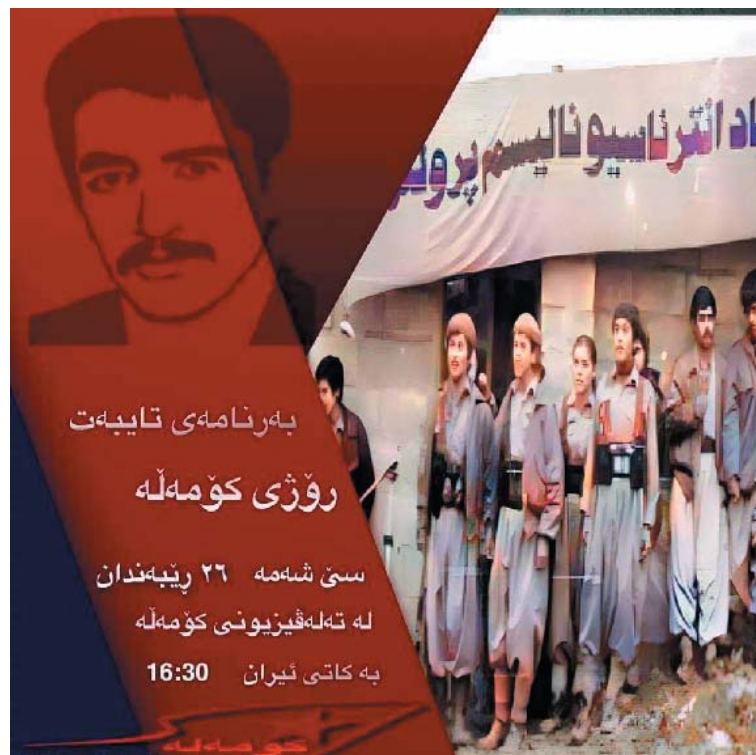
برنامه ما، برنامه‌ای برای استقرار حاکمیت شورایی در کردستان است

استراتژی سوسیالیستی، ضامن هر پیروزی

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری

زنده باد کومه‌له و حزب کمونیست ایران

زنده باد سوسیالیسم



به‌رنامه‌ی تایبته

روژی کومه‌له

سی شهمه ۲۶ ریبه‌ندان

له ته‌له‌فیزیونی کومه‌له

به کاتی ئیران 16:30

مراسم  
گرامیداشت  
روز کومه‌له  
روز سه شنبه  
۲۶ بهمن  
به زبان کردی  
و روز چهارشنبه  
۲۷ بهمن  
به زبان فارسی  
از تلویزیون  
کومه‌له  
و حزب  
کمونیست ایران  
پخش می‌شود.